

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

نگارش

دوره اول متوسطه

پایه نهم



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی



نام کتاب: نگارش - پایه نهم دوره اول متوسطه - ۹۰۴

پدیدآورنده: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف: دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف: علیرضا جنگیزی، حاتم‌زندی، محمدرضا سرشار، محمدرضا سنگری،

اسدالله شعبانی، عبدالعظیم کریمی، زهرا السادات موسوی، شهین نعمت‌زاده و عباسعلی وفایی

(اعضای شورای برنامه‌ریزی)

فردین اکبری شبلدره، محمد دهریزی (مؤلفان) - سیداکبر میرجعفری (ویراستار)



مدیریت آماده‌سازی هنری: اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی

شناسه افزوده آماده‌سازی: احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - مجید ذاکری یونسی (مدیر

هنری) - جواد صفری (طراح گرافیک، طراح جلد) - نوشین رستمی (صفحه‌آرا) - کامران انصاری

(طراح خط رایانه‌ای) - فاطمه باقری‌مهر، فرشته ارجمند، نوشین معصوم‌دوست، بهرام پرچمی،

ناهید خیام‌باشی و راحله زاد فتح‌اله (امور آماده‌سازی)

نشانی سازمان: تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)

تلفن: ۹-۸۸۸۳۱۱۶۱، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کدپستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹

وبگاه: www.irtextbook.ir و www.chap.sch.ir

ناشر: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران

تهران: کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (داروپخش)

تلفن: ۵-۴۴۹۸۵۱۶۱، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹

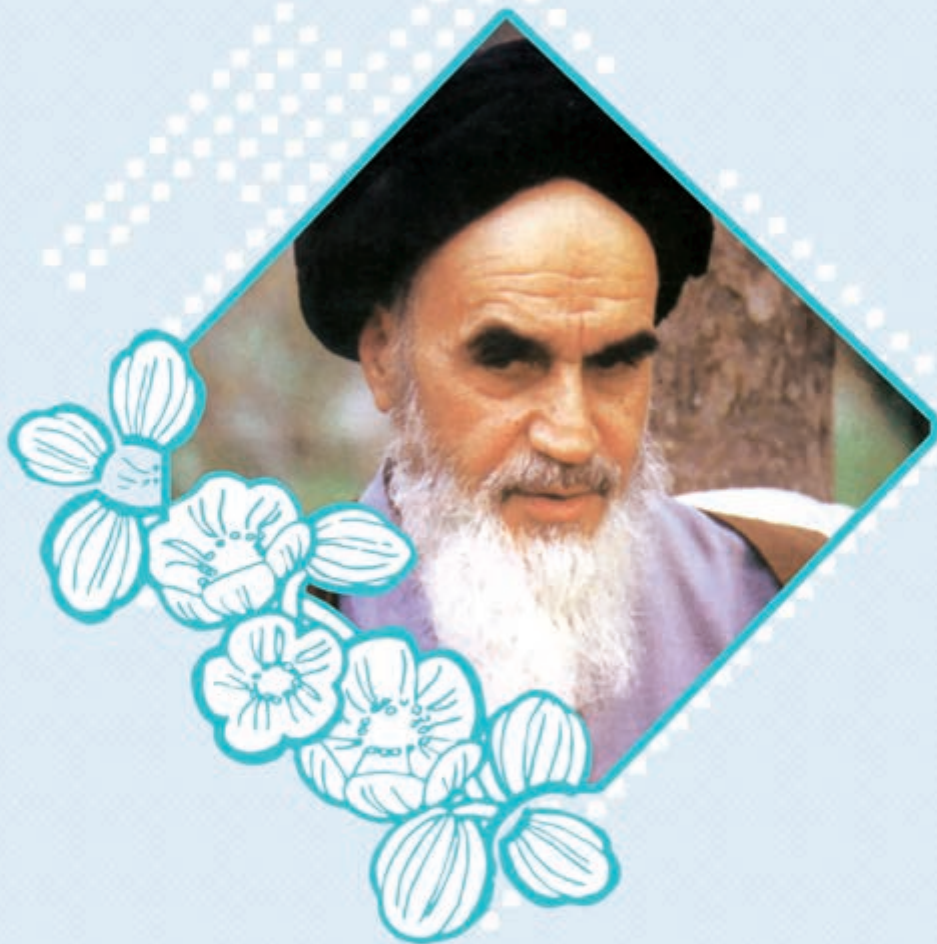
چاپخانه: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»

سال انتشار و نوبت چاپ: چاپ یازدهم ۱۴۰۴

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکتیر به هر شکل و نوع بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.



شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۳۳۰۲-۴ ISBN 978-964-05-3302-4



«اُنس و الفت انسان با هنر و آثار هنری شامل ادبیات،
نقّاشی و ... برخاسته از حسّ زیبایی شناسی اوست. هنر،
آدمی را به شناخت سرچشمهٔ زیبایی ها فرا می خواند و
روح سرکش او را به آرامش می رساند.»

امام خمینی «قُدَسِ سِرُّه»

فهرست

مقدمه | ۶

ستایش | ۱۲

درس اول: با ذهنی «نظام‌مند» و «پرورده» بنویسیم. | ۱۳

۲۰ | فعالیت‌های نگارشی

۲۳ | درست‌نویسی

۲۴ | تصویرنویسی

درس دوم: واژه‌ها را بشناسیم، گزینش کنیم و به کار بگیریم. | ۲۵

۳۰ | فعالیت‌های نگارشی

۳۳ | درست‌نویسی

۳۴ | حکایت‌نگاری

درس سوم: نوع زبان نوشته را انتخاب کنیم. | ۳۵

۳۹ | فعالیت‌های نگارشی

۴۳ | درست‌نویسی

۴۴ | مثل‌نویسی

درس چهارم: فضا و رنگ نوشته را تغییر دهیم. | ۴۵

۵۳ | فعالیت‌های نگارشی

۵۷ | درست‌نویسی

۵۸ | تصویرنویسی

فهرست

♦ درس پنجم: نوشته را خوش، آغاز کنیم؛ زیبا به پایان ببریم و نیکو نام گذاری کنیم. | ۵۹

| ۶۵ | فعالیت های نگارشی

| ۶۹ | درست نویسی

| ۷۰ | حکایت نگاری

♦ درس ششم: قالبی برای نوشتن، برگزینیم. | ۷۱

| ۷۹ | فعالیت های نگارشی

| ۸۳ | درست نویسی

| ۸۴ | مثل نویسی

♦ درس هفتم: وسعت و عمق نوشته را بیشتر کنیم. | ۸۵

| ۹۲ | فعالیت های نگارشی

| ۹۵ | درست نویسی

| ۹۶ | تصویر نویسی

♦ درس هشتم: نوشته را ویرایش کنیم. | ۹۷

| ۱۰۳ | فعالیت های نگارشی

| ۱۰۶ | درست نویسی

| ۱۰۷ | حکایت نگاری

♦ نیایش | ۱۰۸

♦ کتابنامه | ۱۰۹



مقدمه

سختی با دبیران ارجمند

نوشتن در جهان امروز، یکی از مهارت‌های بهتر زیستن است. از دید ما، توانایی بیان مقصود در قالب نوشته، نیاز اولیه زندگی اجتماعی و مؤثرترین راه ارتباطی در فضای رسانه‌های نوپدید است.

نوشتن، در پهنه یادگیری، بعد از آشنایی با الفبا و مهارت در خواندن، آغاز می‌شود. به همین سبب، مهارت نوشتن را نتیجه و محصول خواندن می‌دانیم.

هر کتاب، در حقیقت، تجربه‌ای از نوشتن را به همراه دارد. خواندن دقیق کتاب‌های مناسب، می‌تواند سرمشق درست‌اندیشی و آسان‌نویسی باشد. کتاب‌خوانی، یکی از شیوه‌های مناسب برای رشد اندیشه و افزودن بر توانایی‌های ذهن و زبان است. نویسنده نیز با خواندن، اندیشیدن و نوشتن، به آفرینش نوباوه فکری خود دست می‌یابد. به بیان دیگر، نوشتن، فرزند خواندن است. هرچه بیشتر بخوانیم، توانایی‌های ذهن ما بیشتر نیرو می‌گیرد و کار نوشتن برای ما آسان‌تر می‌شود.

سخن دیگر اینکه، خواست ما از خواندن، تنها روخوانی متن نوشته‌ها نیست؛ هر چیزی که ذهن را به درنگ وادارد و فکر را به کار اندازد؛ متن است و قابل خواندن و اندیشیدن. به راستی، هر یک از رویدادها، متنی هستند که ذهن ما را به خوانش و تفسیر، فرامی‌خوانند. هر تصویر، یک متن است. هنگامی که موضوع نگارش ما یک تصویر، نقاشی یا یک صحنه از رویدادهای اجتماعی باشد، مانند یک نوشته یا داستان، نخست بر همه اجزاء، نقش‌ها و رنگ‌ها و پیکره آن، خیره می‌شویم، سپس درباره نقش عناصر آن، گفت‌وگو و تأمل می‌کنیم و آنچه به ذهنمان می‌آید، می‌نویسیم.

در آموزش محتوای این کتاب، تأکید بر بهره‌گیری از روش‌های فعال و تقویت روحیه

مشارکت‌پذیری دانش‌آموزان است. گفت‌وگو، هم‌افزایی، بازاندیشی، کتاب‌خوانی، رایزنی، بازسازی و بازپروری فکر، از بهترین شیوه‌ها برای رسیدن به ذهن چالاک و زایا است. به کارگیری روش‌هایی چون: زایش و برخورد اندیشه‌ها (روشن‌سازی طرز تلقی)، بارش فکری، نوآفرینی (بدیعه‌پردازی) و حل مسئله، در آموزش مفاهیم این کتاب، اثربخش و کارا خواهد بود.

یادآور می‌شویم که بنیاد نوشتن و تولید متن، فعالیت فردی است؛ اما مراحل پیش از نوشتن و پس از نوشتن، بهتر است جمعی و گروهی باشد. بنابراین، فرایندی سه مرحله‌ای پیش رو داریم:

♦ (الف) پیش از نوشتن ♦ (ب) نوشتن ♦ (پ) پس از نوشتن

مرحله نخست، فرصت‌سازی برای هم‌اندیشی، زایش ذهن و بارش فکری گروه‌های دانش‌آموزی است. گفت‌وگو درباره موضوع، تبادل اطلاعات، طراحی نقشه ذهنی و... همه در این مرحله انجام می‌گیرد. مرحله دوم، زمان تولید نوشته است. هر کس به سراغ دفتر و قلم خود می‌رود و با توجه به خوانده‌ها و اندوخته‌های پیشین و نقشه ذهنی طراحی شده، نوشتن را آغاز می‌کند. مرحله سوم، هنگام بازبینی و ویرایش است. این کار هم می‌تواند با مشارکت گروهی و با همفکری انجام گیرد.

محتوای این کتاب در هشت درس، سازماندهی شده است. با توجه به زمان اختصاص یافته، میزان تقریبی ساعت آموزشی مؤثر، حدود ۲۴ جلسه در سال و هر جلسه، دو زنگ پنجاه دقیقه‌ای است؛ بنابراین، پیشنهاد می‌شود فرایند یاددهی - یادگیری هر درس در سه جلسه (آموزش، تمرین و نگارش، بررسی و نقد برای تثبیت آموخته‌ها) طراحی و تنظیم شود.

آنچه درباره ارزشیابی از آموزه‌های «مهارت‌های نوشتاری» باید یادآور شویم، این است که رویکرد برنامه و محتوای این کتاب، «مهارتی» است؛ یعنی برای کسب مهارت نوشتن، ضروری است، فرایند آموزش، زایش و بارش فکری، سازماندهی ذهنی، تولید، تمرین و تکرار طی شود. بدین سبب، این درس، کاملاً ورزیدنی و عملی است و در ارزشیابی از آن، جایی برای طرح پرسش‌های شناختی و حفظ‌کردنی نیست. یکی از اصلی‌ترین دلایل کم بودن حجم و تعداد درس‌ها همین است؛ کمتر



حرف بزنیم و بیشتر به نوشتن، فرصت بدهیم. در هر درس، سبجه‌ها و معیارهایی را برشمرده‌ایم که لازم است در نوشته‌های دانش‌آموزان و ارزیابی از آنها مورد توجه قرارگیرد.

هدف اصلی این کتاب، تقویت اعتماد به نفس و خودباوری در مهارت نوشتن است. شناخت معنا و ظرفیت واژگان و کاربرست درست آن در قالب مناسب نوشته، از گام‌های بنیادین در دستیابی به این هدف، به شمار می‌آید.

در پی هر درس، همچون کتاب آموزش مهارت‌های نوشتاری پایه هفتم و هشتم، تمرین‌های نوشتنی با عنوان «فعالیت‌های نگارشی»، «درست‌نویسی»، «تصویرنویسی»، «حکایت‌نگاری» و «مَثَل‌نویسی»، سازماندهی شده‌است.

♦ «فعالیت‌های نگارشی» با نظم علمی و آموزشی به دنبال هم آمده‌اند؛ شماره یک با هدف تقویت توانایی بازشناسی (تشخیص)، شماره دو با هدف پرورش آفرینشگری (تقویت توانایی نوشتن و تولید متن) و شماره سه با هدف تقویت داوری (توانایی بررسی، تحلیل و نقدنویسی)، طراحی شده‌است.

♦ «درست‌نویسی» با هدف آموزش هنجارهای نوشتن و آشنایی با کاربرد درست واژگان در نوشتار معیار، در ساختار کتاب گنجانده شده‌است.

♦ «تصویرنویسی»؛ یعنی نوشتن درباره اجزا و عناصر تصویر، لازمه خوب نوشتن در این بخش، دقت در نگاره‌ها، بررسی، خوانش و درک عناصر بصری است. در حقیقت، هر تصویر، بهانه بسیار مناسبی برای پویایی ذهن و سپس دست‌مایه‌ای برای نوشتن است. از هر تصویر، موضوع‌های فراوانی را می‌توان برگزید و درباره‌اش نوشت. مهم نیست که کدام بخش از تصویر را موضوع نوشتن قرار می‌دهیم. آنچه در این کار ارزش دارد، چگونگی بیان و درک و تفسیر ما از تصویر و قدرت پرورش موضوع است.

♦ «حکایت‌نگاری»، بخشی دیگر از فعالیت‌هاست. در حکایت‌نگاری، تأکید بر بازنویسی به زبان ساده و ساده‌نویسی است.

♦ «مَثَل‌نویسی»، تمرینی برای بازآفرینی و گسترش مثل است. در مثل‌نویسی، دانش‌آموزان با افزودن شاخ و برگ به اصل مثل، نوشته جدیدی را خلق می‌کنند.





حکایت و مثل در بارورسازی ذهن و زبان و پرورش حافظه و تقویتِ خوب سخن گفتن و زیبا نوشتن، بسیار مؤثر است. مایه‌های طنز نهفته در برخی از حکایت‌ها و مثل‌ها، طراوت و بیه‌ای به فضای ذهنِ اهلِ زبان می‌بخشد و نشاطی تازه بدان می‌افزاید که در خلاقیت و نوآفرینی، بسیار نقشمند و اثرگذار است. مثل‌ها در افزایش توانِ سخنوری و قدرتِ نویسندگی، کارمایه و نیروی شگرفی دارند.

یکی از ویژگی‌های این کتاب در بخش تدوین، گزینش و سازماندهی محتوا، آوردن نمونه‌های فراوان از نویسندگان ایران و ادبیات جهان است. این کار، افزون بر آشنایی خوانندگان با نویسندگان و آثارشان، آنها را به طور عملی با شیوه‌های گوناگون نوشتن نیز آشنا می‌سازد. این نمونه‌های برگزیده از بی‌شمار آثار، گلچینی رنگارنگ از سرمشق مهارت نوشتن هستند. نمونه متن‌هایی که بی‌نشان هستند، از قلم مؤلفان این کتاب، تراویده‌اند.

به منظور تسهیل و غنی‌سازی آموزش و یادگیری، در ابتدای هر درس رمزینه‌های سریع پاسخ قرار گرفته است که دانش‌آموزان با اسکن کردن رمزینه‌ها از محتوای آموزشی آنها بهره‌مند می‌شوند.





◀ سخنی با دانش‌آموزان عزیز

دنیای امروز، دنیای گوناگونی رسانه‌ها و هجوم گستردهٔ پیام‌هاست. در هر دقیقه، پیام‌های بی‌شماری دریافت و روانه می‌کنیم. پیام ما در یک چشم به هم زدن، به دورترین نقاط جهان می‌رسد و منتشر می‌شود. در چنین جهانی ما هم باید درست بیندیشیم و خود را به ابزارهای زیستن در آن، مجهز کنیم.

یکی از ابزارهای مؤثر زیستن در جهان امروز، مهارت «نوشتن» است. کسانی که حرفی برای گفتن دارند و می‌توانند بنویسند، افکار خود را به راحتی با مردم جهان به اشتراک می‌گذارند و سخنان خود را به گوش آنها می‌رسانند. دیگر لازم نیست برای یافتن خواننده و انتشار نوشته‌ها به دنبال ناشری بگردیم. پشت میز رایانه می‌نشینیم و در صفحهٔ شخصی خود می‌نویسیم و خوانندگان از سراسر جهان، نوشته‌های ما را می‌خوانند و دربارهٔ آن نظر می‌دهند.

دو سال است که با کتاب «مهارت‌های نوشتاری»، آموزش می‌بینیم تا روش‌های نوشتن را بیاموزیم؛ برای حضور مؤثرتر در جهان امروز آماده شویم و در تبادل اطلاعات، سهمی داشته باشیم.

در پایه هفتم، «نقشه ذهنی نوشتن» را فرا گرفتیم و با طبقه‌بندی موضوع، بندنویسی، طرح‌ریزی نوشته و ... به یک نظم ذهنی دست یافتیم. در پایه هشتم، با بهره‌گیری از حواس، «راه‌های پرورش فکر» را آموختیم و از روش مقایسه کردن، جایگزین کردن و دگرگونه دیدن، برای بهتر نوشتن، سود بردیم.

درس‌های این کتاب، روش‌های چگونه نوشتن را به ما می‌آموزند. در کتاب مهارت‌های نوشتاری نهم، با کاربرد واژه‌ها در نوشتن آشنا می‌شویم؛ می‌آموزیم نوشته خود را با چه زبانی بنویسیم، با تغییر رنگ و فضا، به نوشته خود تنوع ببخشیم، چگونه نوشته خود را آغاز کنیم و به پایان ببریم و برایش نام نیکویی برگزینیم. همچنین با قالب‌های نوشتاری آشنا می‌شویم؛ روش وسعت بخشیدن به نوشته را فرامی‌گیریم و چگونگی ویرایش و پالایش نوشته را عملاً یاد می‌گیریم.

یادمان باشد، فقط با فراگرفتن اصول نوشتن، نویسنده نخواهیم شد. آنچه سبب موفقیت در کار نوشتن خواهد شد، انگیزه و پشتکار ماست. با خواندن کتاب‌های خوب، ثبت خاطرات روزانه، تشکیل گروه‌های نویسندگی و ... کار نوشتن را فراتر از کتاب درسی، دنبال کنیم تا مزه دلچسب و گوارای نوشتن را بچشیم و نوشتن بخشی از برنامه زندگیمان شود.

دوستان عزیز، یکی از نیکوترین راه‌ها برای مهارت یافتن در خوب سخن گفتن و خوب نوشتن، گوش دادن به سخنرانی‌های بزرگان، استادان و مطالعه کتاب‌های مناسب است. بنابراین، لازم است در برنامه‌های روزانه و هفتگی، بخشی از زمان را به این دو کار مهم، اختصاص دهیم.

◆ گروه زبان و ادبیات فارسی

◆ دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

ستایش

عالم، سراسر جلوه‌های آفرینش خدای مهربان است. خداوند، نگارندهٔ گیتی است. این نگارگر زیبایی‌ها به چه خطی می‌نگارد؟ با چه زبانی می‌نویسد؟ دفتر نوشته‌های نگارندهٔ هستی بخش کجاست؟

زبان نوشته‌های خداوند، زبان مشترک همهٔ موجودات است. خطِ خدا، پیش از آنکه خواندنی باشد، دیدنی، شنیدنی، چشیدنی، بویدنی و لمس کردنی است. نامهٔ نسیم، سفرنامهٔ چشمه، انشای جنگل، فیلم‌نامهٔ گل، خبرنامهٔ کلاغ، معمای انسان، همه و همه، نمونه‌هایی از نگارگری‌های الهی هستند.

خداوند، به قلم صنع تو می‌نگریم، به این همه نقش زیبا و لطیف که بر بال پروانه کشیدی، می‌بالیم، به صدها هزار جنگل سرسبز که در دفتر دانه نگاشتی، به کوه‌هایی که در چشم‌انداز دشت، جای دادی، به دریاهایی که در دیوارهٔ دره‌ها پدید آوردی، می‌نازیم و تو را، ای نگارندهٔ هستی‌بخش، می‌ستاییم.

مؤلفان

کسی، ابرها را تکان می‌دهد	به یک دانهٔ ریز، جان می‌دهد
کسی، راه دریای پر موج را	به یک رودخسته، نشان می‌دهد
کسی، با شروع لطیف بهار	به شاخه، گلی نوجوان می‌دهد
کسی، در دل باد و باران و برف	به بال کبوتر، توان می‌دهد
کسی، بهتر از مادری مهربان	به نوزاد گنگی، زبان می‌دهد
کسی، بعد باران به چشمان ما	پُلِ خوبِ رنگین‌کمان می‌دهد
کسی، صبح‌ها دست خورشید را	به دستان این آسمان می‌دهد
بگو کیست جاری در این بیت‌ها؟	که یادش به ما روح و جان می‌دهد

شعر از داوود لطف الله

درس اوّل:

بادهنی «نظام مند» و «پرورده» بنویسیم.

وَقَدْ رَسَلْنَا مِنْ أَمَلِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ نَبِيًّا تَذَكِّرُ
خَوَاصِّ دُجَانٍ مِيزَ بَرُورٍ كَرَمٍ شَوَّلِيْنَ بِقَاتِحِ حَفْدٍ
رُفْرُخٍ حَسْبِي كُنْتُ
دَرْخْتِ لَكُ لَكُ بَرَشْمِي كُنْتُ شَاخِ بَرَكٍ
أُجُولُهُ هَا شَاخُهُ هَلِي دِكْرِي مِي رُونْدِ أُرْ
بِسْ أُنْدَسَالِ بِلَقَاسِزِ وَجْهِ مَعْرِضِي بِرَدِ
هَرِ كِيكُ لُؤْلُؤُ كِي كَمِيسِي بَرَكُ لُؤْلُؤِ
هَلَاهِمِي بِلَقَاسِزِي بَكَاهُ عَلَمِي أُنْ لُؤْلُؤِ
شَاخُهُ هَلِي يَكُ دَرْخْتِ هَمِي شَه
بِهَ صَوْتِ كَسْرِهِ وَنَمْلُوعِ لَسْتِ وَ كَاهُ
مِي كُنْتُ شَاخِي هَلِي لُؤْلُؤِ دَرْخْتِ سَرُوفِي
بِهَ مَعْرِضِي بِرَسْمِي بِشَوَكِ لُكَاهِي
يَا مَكْرِي شَاخُهُ هَلِي دَرْخْتِ هَمِي
عُطُولِ طَبِيعِي كَهْ كَاهُ كَا
سَكِينِي مِي رِيَاهُ لَهْ لَسْتِ رَاغِي
بِوَسْتِ عَرَجَتِ لِي هِيَاهِي
لَسْتِ مِوَسْتِ عَرَجِي بِدِكْرِي مَلِكِي
خِي بِكَ وَنَمْلُوعِ لَسْتِ رَاغِي
بِوَسْتِ عَرَجَتِ لِي هِيَاهِي

بَرُورِ
دَرْخْتِ هَمِي
أُجُولُهُ هَا شَاخُهُ هَلِي دِكْرِي مِي رُونْدِ أُرْ
بِسْ أُنْدَسَالِ بِلَقَاسِزِ وَجْهِ مَعْرِضِي بِرَدِ
هَرِ كِيكُ لُؤْلُؤُ كِي كَمِيسِي بَرَكُ لُؤْلُؤِ
هَلَاهِمِي بِلَقَاسِزِي بَكَاهُ عَلَمِي أُنْ لُؤْلُؤِ
شَاخُهُ هَلِي يَكُ دَرْخْتِ هَمِي شَه
بِهَ صَوْتِ كَسْرِهِ وَنَمْلُوعِ لَسْتِ وَ كَاهُ
مِي كُنْتُ شَاخِي هَلِي لُؤْلُؤِ دَرْخْتِ سَرُوفِي
بِهَ مَعْرِضِي بِرَسْمِي بِشَوَكِ لُكَاهِي
يَا مَكْرِي شَاخُهُ هَلِي دَرْخْتِ هَمِي
عُطُولِ طَبِيعِي كَهْ كَاهُ كَا
سَكِينِي مِي رِيَاهُ لَهْ لَسْتِ رَاغِي
بِوَسْتِ عَرَجَتِ لِي هِيَاهِي
لَسْتِ مِوَسْتِ عَرَجِي بِدِكْرِي مَلِكِي
خِي بِكَ وَنَمْلُوعِ لَسْتِ رَاغِي
بِوَسْتِ عَرَجَتِ لِي هِيَاهِي





بازدهنی «نظام‌مند» و «پرورده» بنویسیم.

دانش‌آموزان، کتاب «آموزش مهارت‌های نوشتاری» را ورق می‌زدند. چند دقیقه بعد، معلّم وارد کلاس شد. مُبصر، برپا داد و بچه‌ها به احترام معلّم برخاستند.

معلّم، به دانش‌آموزان سلام کرد و پس از احوالپرسی گفت: «در سال‌های گذشته، با ساختار نوشته و راه‌های پرورش ذهن، آشنا شدیم و مزه نوشتن را چشیدیم. امسال مباحث دیگری از نوشتن را خواهیم آموخت؛ اما چون تمام آموزه‌ها، زنجیروار به هم پیوسته‌اند، لازم است مطالب سال‌های قبل را یک بار دیگر مرور کنیم.»

اکنون به نمودار زیر توجه کنید و بخش‌های اصلی آن را به یاد بسپارید.

موضوع

بخش آغازین

بخش میانی

بخش پایانی

سپس معلم، متن زیر را در اختیار گروه‌ها قرار داد و از آنها خواست، بخش‌های اصلی آن را مشخص کنند.



درخت

وقتی زمستان به پایان می‌رسد، ساقهٔ سبزرنگ و صافی، سر از خاک بیرون می‌آورد و در اثر گرمای خورشید، جان می‌گیرد و بزرگ‌تر می‌شود. این ساقهٔ نحیف، در اصل یک درخت است؛ اما هیچ کس، آن را درخت حساب نمی‌کند.

درخت، اندک اندک رشد می‌کند و شاخه و برگ می‌دهد. از ساقه‌ها جوانه‌هایی بیرون می‌زنند؛ از جوانه‌ها شاخه‌های دیگری می‌رویند؛ از شاخه‌ها، برگ‌های دیگری و بدین ترتیب پس از چند سال، آن ساقهٔ سبز و صاف، به درختی پر شاخ و برگ تبدیل می‌شود.

شاخه‌های یک درخت، همیشه یک جور رشد نمی‌کنند. گاه رشد همهٔ شاخه‌ها به صورت گسترده و منظم است و گاهی بسیار آزادند و نامنظم. گاه شاخه‌ها روبه بالا رشد می‌کنند و شکلی مثل درخت سرو را می‌سازند و گاهی رو به پایین رشد می‌کنند و شکلی مثل درخت بید مجنون درست می‌شود. گاهی هم یکی از شاخه‌ها نسبت به شاخه‌های مشابه رشد بیشتری می‌کند یا ممکن است شاخه‌ها در جهت‌های مختلفی رشد کنند.

عوامل طبیعی، گاهی شکل درخت را دگرگون می‌کنند. باد و طوفان، رعد و برق، باران شدید و برف سنگین، موربانه‌ها و حشرات چوب‌خوار به مرور می‌توانند شکل اصلی و اولیهٔ درخت را تغییر دهند.

پوست درختان نیز با هم تفاوت دارد. پوست بعضی از درختان همچون چدن، صاف و یکپارچه است. پوست برخی دیگر، مانند یک روکش اضافه، ورقه ورقه می‌شود. بعضی از درختان، پوستی براق دارند و بعضی مات. پوست تعدادی از درختان نیز برجستگی‌هایی نامنظم دارند.

جالب است که این درختان عظیم الجثه و گوناگون و شگفت‌آور از دل یک دانهٔ کوچک بیرون می‌آیند.

♦ درخت‌ها، با تلخیص و اندکی تغییر



پس از بررسی متن، معلّم به دانش‌آموزان گفت: «رعایت این چهارچوب، سبب نظم ذهنی و انسجام نوشته شما می‌شود. برای نظم بخشیدن به ذهن و نوشته، روش‌های دیگری را همچون «طبقه‌بندی و کوچک‌تر کردن موضوع»، «توجه به ساختار بند (جمله موضوع و جمله‌های تکمیل‌کننده)» و «استفاده از طرح پرسش برای شکل بخشیدن به متن نوشته»، پیشنهاد کردیم.»

معلّم، نمودار دیگری را روی تخته، رسم کرد و گفت: «همچنین، راه‌ها و روش‌هایی را برای پرورش و پویا کردن ذهن، آموختیم؛ در نمودار زیر، آنها را برمی‌شماریم:



اکنون نمونه‌ها را بخوانید و بگویید نویسنده برای پروراندن نوشته خود، کدام یک از راه‌های پرورش فکر را بیشتر به کار گرفته است.»

♦ **یک** نمی‌دانم حاج مرتضی، بوی گند به چی می‌گفت! من که هر چه بو به دماغم می‌خورد، بوی خوب و اشتها آور بود. از آن بوهای که فقط توی عروسی‌ها بلند بود. بوی میوه و بوی دود و بوی برنج آبکش کرده و بوی خاک....

♦ **پرتقال خونی**

.....

♦ **دو** پیرمرد، نخستین بار ماهی را دید که از زیر قایق گذشت. آن قدر دراز بود که باورش نشد.

گفت: «نه، به این بزرگی نمی‌شه!»

اما به همان بزرگی بود و در سی متری قایق، روی آب آمد و پیرمرد دُمش را دید که از آب بیرون زد. از تیغه یک داس بلندتر بود و روی آب نیلی تیره به رنگ بنفش، بسیار روشن بود. تیغه در آب فرو رفت و چون ماهی، درست زیر سطح آب شنا می‌کرد. پیرمرد، جثه عظیم و نوارهای ارغوانی پشتش را دید....

♦ **پیرمرد و دریا**

.....

♦ **سه** ناگهان از میان تاریکی صدایی آمد، صدایی مثل خرچ خروج.

تریستان پرسید: «صدای چی بود؟»

منتظر ماندند تا ببینند آیا باز هم آن صدا را می‌شنوند. همه جا ساکت بود. تریستان، اول نفش را حبس کرد ولی بعد آن را با صدایی بلند، آزاد کرد.

باز هم همان صدا به گوششان خورد، اما این بار بلندتر از دفعه پیش. صدای خرچ خروج. تریستان گفت: «شاید یک هیولای آدم‌خوار دارد خرچ خروج، استخوان آدم‌ها را می‌خورد.» بلا، زمزمه کنان گفت: «می‌دانی، خود صدا ترسناک نیست، اینکه نمی‌دانی صدای چه موجودی است ترسناک است...»

♦ **وقتی زمان ایستاد**

.....

♦ **چهار)** برای بیشتر مرغان دریایی، آنچه اهمیت دارد، به چنگ آوردن طعمه است، نه پرواز. حال آنکه برای جاناتان، مهم پرواز بود نه به چنگ آوردن طعمه. جاناتان بیش از هرچیزی، عاشق پرواز کردن بود....

♦ **جاناتان، مرغ دریایی**

.....

♦ **پنج)** کی کرگدن ارزان می‌خواهد؟ من یکی دارم که حراجش کرده‌ام. او تیل و بامزه و بغل کردنی است و خیلی از کارهای خانه را هم برایت انجام می‌دهد؛ مثلاً می‌توانی از آن به جای چوب‌لباسی استفاده کنی. ورقه‌های امتحانی بدت را قبل از اینکه مامان و بابا ببینند، می‌بلعد. برای گرفتن پول توجیبی اضافی از پدرت، خیلی به درد می‌خورد....

♦ **داستان‌های شل سیلور استاین، با تلخیص و تصرف**

.....



♦ **نش** من یک موش هستم. امروز وقتی روی تخت کوچک آزمایشگاه به هوش آمدم، اولین تصویر مبهمی که دیدم، چهره خندان پروفیسور پیر بود که ظاهراً از آخرین عمل جراحی روی مغز من رضایت داشت. این را موقعی فهمیدم، که چند دقیقه بعد مرا به محل همیشگی‌ام بردند و من چون به شدت احساس گرسنگی می‌کردم، تلو تلو خوران به سمت ظرف غذا رفتم که ناگهان همه کف زدند و پروفیسور را بوسیدند و به او تبریک گفتند.

پروفیسور، نگاه دوباره‌ای به محل جراحی روی سرم کرد؛ دستی محبت‌آمیز به گوش‌هایم کشید و از اتاق بیرون رفت. بقیه هم دنبالش راه افتادند. فقط یک عکاس جوان چند لحظه کنارم ماند و بعد از گرفتن چند عکس از حالت‌های مختلف من، رفت. خیلی خسته‌ام، ای کاش این آخرین جراحی باشد.

♦ **دفتر خاطرات حیوانات**

.....

♦ **هفت** یکی بود یکی نبود. اگر هم بود، کسی نبود. یک نفر بود که چندین و چندسال پیش به دنیا آمده بود و مامان و باباش اسمشو گذاشته بودن «میرزا». بچه که بود توی خونه صدایش می‌کردن «رامین». مدرسه که رفت، باباش دید که این نورچشمی خیلی تنبله، اسمشو گذاشت «شازده». درسش که تموم شد، چون کار گیرش نیومد، ناچار اسمشو گذاشت «مهندس». الغرض، شازده رامین مهندس، بزرگ شد و صاحب دو تا پسر کاکل‌زری شد. اولی در ماه مرداد به دنیا اومد، اسمشو گذاشتن «بهمن» دومی در ماه شعبان به دنیا اومد، اسمشو گذاشتن «رجب» بهمن به مادرش رفته بود و رجب به پدرش... .

♦ **یک قصه قدیمی**

.....

دانش‌آموزان، متن‌ها را خواندند و تشخیص دادند که در هر نوشته، نویسنده، از چه روشی برای خلق و پرورش نوشته خود بهره برده است.

معلم، پس از گفت‌وگوی گروه‌ها، دانش‌آموزان را تحسین کرد و گفت: «خیلی خوشحالم که آموزه‌های پیشین را به خوبی فرا گرفته‌اید و کاربرد آنها را می‌شناسید. اکنون سفر نوشتن را ادامه می‌دهیم و در پایه نهم، اصول چگونه نوشتن و تولید متن را می‌آموزیم. بکوشیم، برای همدیگر، همسفران خوبی باشیم.»



◆ ساختمان نوشته زیر را مشخص کنید و بگویید نویسنده از کدام شیوه‌های پرورش ذهن، بهره گرفته است؟

سیاه کوچک

کلاغ‌ها را چگونه می‌بینی؟ صدایشان را چگونه می‌شنوی؟ کلاغ زیباتر است یا بلبل؟ آواز کدامشان دلنشین‌تر است؟

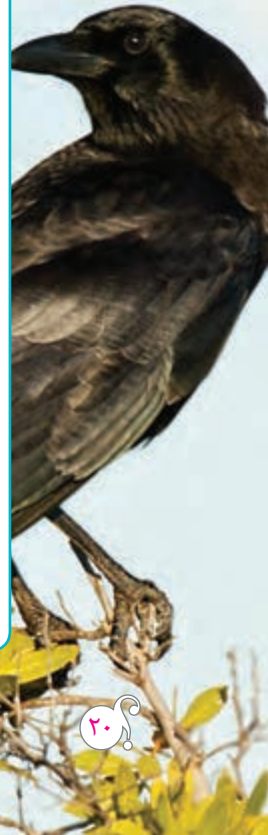
... کلاغ خودش را دوست نداشت و بودنش را. از کائنات گله داشت. فکر می‌کرد، در دایره قسمت، نازیبایی سهم اوست. او غمگینانه گفت: «کاش خداوند این لکه سیاه را از هستی می‌زدود!»

خدا گفت: «سیاه کوچکم، صدایت ترنمی است که هر گوشی زیبایی آن را درک نمی‌کند. فرشته‌ها با صدای تو به وجد می‌آیند، بخوان، فرشته‌ها منتظرند.» کلاغ، هیچ نگفت. نیم‌نگاهی به آسمان انداخت. در صفحه‌آبی آسمان، ابرهای سیاه، ابرهای سفید، دوشادوش هم در حرکت بودند. خورشید هم بود؛ با لباسی خوش‌رنگ؛ گاهی روی صفحه‌آبی، گاهی پشت لکه سیاهی.

خدا گفت: «سیاه، چونان مرکب که زیبایی را با آن می‌نویسند زیبایات را بنویس؛ زیرا اگر تو نباشی، جهان من چیزی کم دارد. خودت را از آسمان دریغ نکن.»

کلاغ خواند. این بار اما عاشقانه‌ترین آواز را. با آوازش جهان زیبا شد. آسمان لبخند زد و ابرهای سیاه و سفید از شوق گریستند.

◆ هر قاصدکی یک پیامبر است، با تلخیص و تغییر



♦♦ یکی از موضوع‌های زیر را انتخاب کنید و پس از طراحی نقشه ذهنی، به کمک یکی از راه‌های پرورش فکر، متنی درباره آن بنویسید.

♦ گذر رودخانه ♦ آدم فضایی ♦ اذان ♦ شانس ♦ فیل و فنجان

موضوع:

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



♦♦♦ یکی از نوشته‌های عضو گروه خود را انتخاب و آن را بر پایه معیارهای زیر، بررسی و نقد کنید.

سنبه‌های ارزیابی:

- ♦ داشتن پیش‌نویس؛
- ♦ داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املاي صحيح واژگان، درست نویسی، خط خوش)؛
- ♦ رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (آغاز، میانه و پایان)؛
- ♦ بهره‌گیری درست از شیوه‌های پرورش فکر؛
- ♦ شیوه خواندن.

نتیجه بررسی و داوری

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



به جمله‌های زیر توجه کنید:

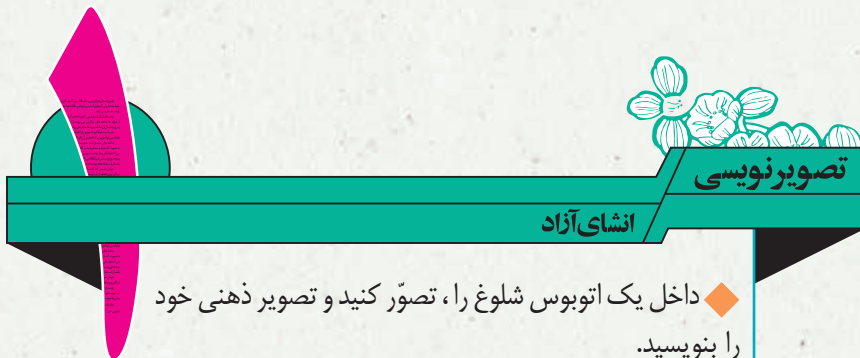
- ◆ امواج سرگردان دریا، حشرات کنار ساحل را بلعیدند.
- ◆ حشرات کنار ساحل، توسط امواج سرگردان دریا، بلعیده شدند.

جملهٔ اول درست است. به کارگیری واژهٔ «توسط» در جمله‌هایی که «نهاد» آنها مشخص است، روا نیست. به همین سبب، شیوهٔ نوشتاری جملهٔ دوم را نمی‌پسندیم؛ استفاده از واژهٔ «توسط» در چنین بافت‌هایی، از راه ترجمه وارد زبان فارسی شده است؛ در نوشتار معیار بهتر است از این لغزش‌ها پرهیز کنیم.

◆ جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

- ◆ کتاب‌های ارزشمند گلستان و بوستان، توسط سعدی نوشته شد.

- ◆ این متن‌های زیبا، توسط دانش‌آموزان نوشته شده است.



داخل یک اتوبوس شلوغ را، تصوّر کنید و تصویر ذهنی خود را بنویسید.

A large rectangular area with a light blue border, containing horizontal dotted lines for writing. The area is flanked by vertical columns of small blue diamond shapes on both sides.



معلم، نقشه یک ساختمان را روی تخته کلاس جای داد و به دانش‌آموزان گفت: «مطمئنم که شما ارتباط بین نقشه ساختمان و طرح نوشته را می‌دانید. اکنون می‌خواهیم با مقایسه این دو، درس را آغاز کنیم. پس خوب دقت کنید و به پرسش‌های زیر، بپردازید.»

♦ آیا مهندس ساختمان، این نقشه را بدون فکر و تأمل، طراحی کرده است؟
♦ به نظر شما، چه عواملی به ذهن مهندس، کمک کرده تا نقشه ذهنی او شکل بگیرد؟

♦ پس از طراحی نقشه و نهایی شدن آن، برای بنا کردن ساختمان، چه مواد و مصالحی نیاز داریم؟

دانش‌آموزان در سکوتی همراه با تفکر، به پرسش‌ها می‌اندیشیدند. اندکی بعد، معلم، نقشه ساختمان را از روی تخته کلاس برداشت و گفت: «پس از طراحی نقشه ساختمان به مواد و مصالح (آجر، گچ، سیمان، شن و ...) نیاز داریم. بعد از طراحی نقشه نوشتن هم به «کلمات» نیاز داریم تا با کنار هم چیدن آنها، نوشته‌ای تولید کنیم. این دقیقاً همان چیزی است که امروز باید درباره آن گفت و گو کنیم.»

سپس معلم، نموداری را روی تخته کلاس طراحی کرد و از دانش‌آموزان خواست، به ارتباط هر بخش از نمودار، با بخش‌های دیگر، توجه کنند.

متن

بند

جمله

گروه

واژه



معلم به نمودار اشاره کرد و گفت: «همان طور که می‌بینید، یک **متن** از ترکیب چند بند تشکیل می‌شود. **بند** از ترکیب چند جمله ساخته می‌شود. برای ساختن **جمله** به **گروه** و **واژه** نیاز داریم. بنابراین مواد و مصالح نوشته، واژه یا کلمه است. اگر بخواهیم، ساختمان نوشته را بنا کنیم، باید واژگان را خوب بشناسیم و درست به کار بگیریم. هرچقدر انتخاب واژه‌ها، سنجیده‌تر و زیباتر باشد، نوشته ما به همان اندازه، پسندیده‌تر خواهد بود.

◀ خانواده سال

خانواده سال، خانواده‌ای ساده و صمیمی‌اند؛ این خانواده چهار فرزند پرکار و هنرمند دارد: بهار، تابستان، پاییز و زمستان.

«پاییز»، سومین فرزند زردپوش و بازیگوش خانواده سال است. او برخلاف برادران و خواهرانش؛ بهار، تابستان و زمستان که به آرامی از راه می‌رسند، با هیاهو می‌آید و کار خود را آغاز می‌کند.

شغل اصلی پاییز، آرایشگری است. بعد از رفتن تابستان، وقتی سر و روی درختان به هم می‌ریزد و گیسوانشان بلند می‌شود، پاییز از راه می‌رسد، قیچی خود را بر می‌دارد،

چنگ در موی درختان می‌زند و سر افشان و شلخته آنها را مفت و مجانی می‌تراشد. در سلمانی پاییز، هیچ درختی در نوبت نمی‌ماند. پاییز، زلف دراز همه درختان را نخست رنگ می‌کند و سپس هم‌زمان کوتاه می‌کند. پاییز، جاجیم‌بافی هم بلد است. تا از راه می‌رسد، دار جاجیم را برپا می‌کند و دست‌به‌کار می‌شود. با تار و پود برگ، جاجیم رنگارنگی می‌بافد و روی زمین پهن می‌کند. کارخانه جاجیم‌بافی پاییز، شب و روز کار می‌کند. هنر دیگر پاییز، نقاشی است. در طراحی پیکره درختان، مهارت خاصی دارد. هرگاه در قاب چشم‌هایتان، عکس دسته‌ای کلاغ، روی یک درخت بی‌برگ دیدید، بدانید کار، کار پاییز است. پاییز استاد رنگ‌آمیزی روی برگ‌هاست. خانواده سال باید به داشتن چنین فرزند ماهر، تَر دست و هنرمندی ببالد.

در متن «خانواده سال»:

♦ از واژگان مترادف، استفاده شده که این شیوه، نوشته را متنوع‌تر کرده است.

مثل: (سلمانی، آرایشگاه)، (گیسو، مو، زلف)، (تراشیدن، کوتاه کردن)، (مفت، مجانی)، (نقاشی، طراحی، عکس، رنگ‌آمیزی)، (ماهر، تَر دست، هنرمند)

♦ با آوردن واژه‌های متضاد، معنای برخی جمله‌ها، دقیق‌تر و روشن‌تر شده است.

مانند: (به آرامی # با هیاهو)، (دراز # کوتاه)

♦ با ایجاد شبکه معنایی، بر پیوستگی و انسجام نوشته، افزوده شده است.

همچون: (فرزند، خانواده، برادران، خواهران)، (آرایشگری، مو، زلف، گیسو، قیچی، سلمانی، تراشیدن)، (جاجیم، بافتن، دار، تار، پود، رنگارنگ، پهن کردن)، (هنر، نقاشی، طراحی، مهارت، قاب، عکس)

♦ با گسترش دادن واژه‌های رایج و همه‌فهم، ترکیب‌های تازه‌ای ساخته شده است.

نظیر: (خانواده سال)، (پاییز آرایشگر)، (زلف دراز درختان)، (کارخانه جاجیم‌بافی پاییز)، (استاد رنگ‌آمیزی)، (سر افشان و شلخته) و ...

♦ کوتاهی جمله‌ها و تنوع فعل‌ها، سبب جذابیت جمله‌ها و متن شده است.

همانند: پاییز از راه می‌رسد، قیچی سلمانی خود را برمی‌دارد؛ چنگ در موی درختان می‌زند و سر افشان و شلخته آنها را مفت و مجانی می‌تراشد. در سلمانی پاییز، هیچ درختی در نوبت نمی‌ماند. پاییز، زلف دراز همه درختان را نخست رنگ می‌کند و سپس هم‌زمان کوتاه می‌کند.

معلم، پس از بررسی متن «خانواده سال»، به دانش‌آموزان گفت: «این نوشته به خاطر سادگی متن، جمله‌های کوتاه، واژه‌ها و موضوع آشنا، نمونه خوبی برای آموزش کاربرد واژگان است. ما هم می‌توانیم با بهره‌گیری از این شیوه‌ها، واژه‌ها را کنار هم بچینیم و با تمرین بیشتر، نوشته‌هایی متنوع، استوار و زیبا و حتی بهتر از «خانواده سال»، بیافرینیم.»

اکنون شیوه‌های کاربرد واژگان را به طور خلاصه، بازگو می‌کنیم:

۱. به کارگیری واژه‌های مترادف؛

۲. بهره‌گیری از واژه‌های متضاد؛

۳. استفاده از ظرفیت شبکه معنایی؛

۴. گسترش واژه؛

۵. تنوع در کاربرد فعل‌ها.

♦ متن زیر را بخوانید و شیوه‌های **کاربرد واژگان** را در آن نشان دهید.

◀ برادران، ای برادران، قرباتان بشوم! این اوّل سال و آغاز بهار، همه کسانى که با هم قهر بودند، آشتى کردند. شما که تا همین دیروز و پریروز با هم چلو پلو مى‌خوردید و دیشلمه همدیگر را فوت مى‌کردید و قربان صدقه هم مى‌رفتید و غیره، حالا مثل کارد و پنیر شده‌اید که چى؟ به قول قدما: از جای برخیزید! غبار کدورت‌ها را به آب رفاقت شسته، بلکه در محضر ما، یکدیگر را تا حدودى ماچ نموده، قال قضیه را بکنید. هر چه زودتر بهتر؛ زیرا کار داریم، مى‌خواهیم برویم به کارمان برسیم. اصلاً بگو ببینم کار شما از کجا بیخ پیدا کرد؟ چه جورى رابطه‌تان شکر آب شد؟ ارتباط تنگاتنگ شما در اثر چه مسئله‌ای از هم گسیخت؟ چى شد که همچین شد؟...

♦ به همین زودى، با تلخیص و اندکى تغییر

نوع کاربرد	نمونه‌ها
واژه‌های مترادف	
واژه‌های متضاد	
ظرفیت شبکه معنایی	
گسترش واژه	
تنوع فعل‌ها	

♦♦ به دلخواه، موضوعی را برگزینید و به هنگام نگارش از همه گونه‌های کاربرد واژگانی (مترادف، متضاد، شبکه معنایی، گسترش واژه و تنوع افعال)، بهره بگیرید.

موضوع:



♦♦♦ یکی از نوشته‌های عضو گروه خود را انتخاب و آن را بر پایه معیارهای زیر، بررسی و نقد کنید.

سنبه‌های ارزیابی:

- ♦ داشتن پیش‌نویس؛
- ♦ داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املاي صحیح واژگان، درست نویسی، خط‌خوش)؛
- ♦ بهره‌گیری از انواع کاربرد واژگانی (واژگان مترادف، متضاد، شبکه معنایی، گسترش واژه و تنوع افعال)؛
- ♦ رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (آغاز، میانه و پایان)؛
- ♦ بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر؛
- ♦ شیوه خواندن.

نتیجه بررسی و داوری

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

◆ سهراب با رستم رویارو شد و او را بر زمین زد.

◆ سهراب با رستم رویارو و او را بر زمین زد.

جملهٔ نخست، درست است؛ اما جملهٔ دوم به سبب حذفِ «شد»، از بخش اوّل، نادرست است. در این مثال، فعل جملهٔ اوّل «شد» و فعل جملهٔ دوم «زد» است. دو فعل متفاوت نمی‌توانند جانشین هم شوند.

هنگامی حذف فعل، صحیح است که عیناً تکرار شده باشد و برای پرهیز از تکرار آن، یک فعل (معمولاً اوّلی) را حذف می‌کنیم و دومی را نگه می‌داریم.

جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

◆ آرمان، به دریچهٔ سحرآمیز نگاه و وارد آن شد.

◆ شغال شکمو، داخل باغ و از انگورهای آن خورد.

حکایت نگاری

♦ حکایت زیر را بخوانید و به زبان ساده،
بازنویسی کنید.

حکایت:

دزدی، پیراهنی را دزدید و آن را به
پسرش داد که به بازار برد و بفروشد.
پسر، پیراهن را به بازار برد؛ اما آن را
از او دزدیدند.
وقتی به خانه برگشت، پدرش پرسید:
«پیراهن را به چه قیمتی فروختی؟»
پسر گفت: «به همان قیمتی که شما خریده
بودید!»

رساله دلکشا

بازنویسی:





نوع زبان نوشته را انتخاب کنیم.

فانت کوشش کریں ہائی جنڈا ہائی پرورش مہارت پیشکش، شہر و
 یہ کلاس داد دے چکا ہے کہ درجی میں، باغی و کاروبار دینے
 آشنا شدہ ہوندا، اماگلی منتظر میں جیل ہوندا،
 معلوم ہائی درجی جیل ہوندا،
 تیسروں کھتہ: اماگلی منتظر میں جیل ہوندا،
 ہی انتہا ہوندا، یہ کیک جیل میں باغی و کاروبار دینے
 درست میں ہوندا، ہی انتہا ہوندا،
 درجی میں ہوندا، ہی انتہا ہوندا،
 فانت کوشش کریں ہائی جنڈا ہائی پرورش مہارت پیشکش، شہر و
 یہ کلاس داد دے چکا ہے کہ درجی میں، باغی و کاروبار دینے
 آشنا شدہ ہوندا، اماگلی منتظر میں جیل ہوندا،
 معلوم ہائی درجی جیل ہوندا،
 تیسروں کھتہ: اماگلی منتظر میں جیل ہوندا،
 ہی انتہا ہوندا، یہ کیک جیل میں باغی و کاروبار دینے
 درست میں ہوندا، ہی انتہا ہوندا،
 درجی میں ہوندا، ہی انتہا ہوندا،

[illegible]



نوع زبان نوشته را انتخاب کنیم.

یادگیری درس‌های جدید، شور و حال تازه‌ای به کلاس داده بود. دانش‌آموزان که در درس قبل، با نقش و کاربرد واژه‌ها در نوشته، آشنا شدند، اکنون منتظر بودند تا درس‌های تازه‌ای بیاموزند و در نوشتن به کار بگیرند.

معلم این بار، صندلی خود را وسط کلاس مستقر کرد و همین که مقابل کلاس نشست، گفت: «دو متن برایتان می‌خوانم. موضوع هر دو متن، مشترک است؛ اما نوع زبانی که در آنها به کار گرفته شده، کاملاً متفاوت است. خوب گوش دهید و تفاوت‌های این دو نوشته را یادداشت کنید»:

◀ **یک** کتاب برای خواندن است. خواندن گاهی برای اندیشیدن است، گاهی برای فهمیدن، گاهی برای آگاهی و گاهی برای لذت بردن.

وقتی کتاب را باز می‌کنیم، مستقیم سراغ واژه‌ها می‌رویم و آنها را می‌خوانیم و به معنایشان فکر می‌کنیم. واژه‌ها جمله‌ها را می‌سازند و جمله‌ها معنا را. اندیشه کتاب، در جمله‌ها نهفته است. بعضی از کتاب‌ها هم هیچ واژه‌ای ندارند. به جای واژه، باید تصویرهایش را بخوانیم. گاهی یک واژه، معنایی برابر با چندین تصویر دارد و گاهی یک تصویر چندین کلمه را به ذهن می‌آورد.

همیشه و در هر کجا می‌توانیم کتاب بخوانیم. نشسته در کتابخانه، موقع راه رفتن در بوستان یا حیاط مدرسه، وقت استراحت در خانه، داخل رختخواب موقع خواب، سرِ صفِ نانوائی تا زمانی که نوبتمان برسد. صبح‌ها و عصرها در اتوبوس یا قطار و مترو، حتی در بستر بیماری هم، کتاب خواندن کار لذت بخشی است.

کتاب، گاهی برای انسان، نقش یک سفینه را بازی می‌کند. با کتاب می‌توانیم پرواز کنیم و به سیاره‌های دیگر سر بزنیم. البته، هنگام سفر با کتاب، بدن ما همین جا، روی زمین می‌ماند. مسافر واقعی سفینه، ذهن ماست.

یک راه برای کمک به رونق کتاب‌خوانی این است که هرگاه کتاب خوبی خواندیم، فوراً آن را به دیگری بدهیم و از او بخواهیم که بعد از خواندن، آن را به شخص دیگری بدهد و همین‌طور او هم به دیگری، این‌طوری، به جای زندانی کردن کتاب در قفسه‌ها، کتاب را به پرواز در می‌آوریم و این کار درستی است، زیرا کتاب برای پرواز کردن و پرواز دادن است.

◀ (دو) بر خلاف آدم‌ها، بین اسم اکثر کتاب‌ها و فکر و شخصیت آنها، ارتباطی وجود دارد. مثلاً «روان‌شناسی رنگ‌ها» فقط دربارهٔ رنگ‌ها و ارتباط آنها با روحیات انسان، بحث می‌کند و با ریاضیات کاری ندارد و ادای استاد‌های ریاضی را هم در نمی‌آورد.

نباید گول قد و قیافهٔ کتاب‌ها را بخوریم. کتاب‌های کوچکی هستند که فکرهای بزرگی توی سرشان است و کتاب‌های تنومندی هم هستند که فکرهای کوتوله‌ای دارند. به هر حال، باید با کتاب‌ها، کوچک یا بزرگ هم‌نشین شد و حرف آنها را شنید. آن وقت دربارهٔ فکر و شخصیت آنها قضاوت کرد. بیشتر کتاب‌ها راست می‌گویند؛ ولی بعضی از کتاب‌ها هم راست نمی‌گویند.

برای دوست شدن با کتاب، نیاز به آداب و ترتیب خاصی نیست؛ تا نیم‌نگاهی به کتاب می‌اندازیم، کتاب، فوراً لب‌خند می‌زند و دوستی اتفاق می‌افتد. هر جا که ما بخواهیم، کتاب با ما همراه می‌شود. در خانه کنار ماست. با ما راه می‌افتد و به مدرسه می‌آید. هر گاه بخواهیم به سفر برویم، کتاب، بی‌آنکه صدلی کسی را اشغال کند، همسفر ما می‌شود. گاهی هم این کتاب است که ما را دنبال خودش می‌کشد و به هر جا که بخواهد می‌برد. اگر بخواهیم خوابان ببرد، کتاب، برای خواب کردن ما، مثل یک مادر مهربان است. اگر بخواهیم بیدار شویم، کتاب، مانند ساعت، زنگ بیدار باش می‌زند.

در شهر کتاب‌ها، همه جور کتاب پیدا می‌شود: کتاب اخمو، کتاب شاد، کتاب ساکت، کتاب پر حرف، کتاب خوش فکر، کتاب سبک سر، کتاب پیر، کتاب جوان، بچه کتاب و کتاب بچه، کتاب‌های شاغل، کتاب‌های بیکار، کتاب‌های چند شغله و ...

کتاب‌ها، از اینکه آدم‌های بیشتری به حرف‌هایشان گوش کنند، خوشحال می‌شوند. آنها موجوداتی کاملاً اجتماعی‌اند و از قفس نشینی و گوشه‌گیری بدشان می‌آید. پس اگر بخواهیم کتاب‌ها را شاد کنیم، باید آنها را به دوستان دیگرمان معرفی کنیم و از آنها هم بخواهیم او را به دوستان خود معرفی کنند؛ با این شیوه، حلقهٔ دوستی انسان‌ها و کتاب‌ها، گسترش می‌یابد.

دانش‌آموزان، پس از شنیدن نوشته‌ها، نظراتشان را این‌گونه بیان کردند:

♦ در نوشتهٔ اول، کتاب، همان کتاب است؛ اما در نوشتهٔ دوم، کتاب یک موجود جاندار است که می‌تواند حرف بزند، دارای احساس و عاطفه است و

♦ نوشتهٔ اول، خالی از آرایه‌های ادبی است، اما در نوشتهٔ دوم، آرایهٔ ادبی به کار رفته است.

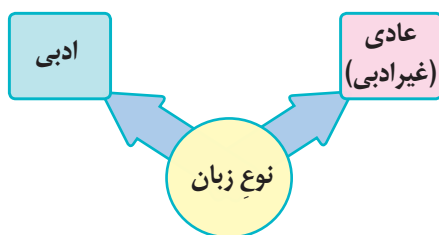
♦ نوشتهٔ اول، به ما اطلاعات می‌دهد؛ اما نوشتهٔ دوم علاوه بر دادن اطلاعات، احساسات ما را برمی‌انگیزد.

معلم، بعد از شنیدن سخنان دانش‌آموزان، آنان را تشویق کرد و گفت: «به درستی تفاوت‌های اساسی دو نوشته را برشمردید.»

نوشتهٔ اوّل، «عادی» و نوشتهٔ دوم «ادبی» است. زبان این دو نوع نوشته با هم تفاوت‌هایی دارند:

نوشتهٔ ادبی	نوشتهٔ عادی
۱. واژه‌ها در معنایی غیر از معنای اصلی خود به کار می‌روند.	۱. واژه‌ها در معنای خود به کار می‌روند.
۲. خیال‌انگیز است و از آرایه‌ها و زیبایی‌های ادبی بهره می‌گیرد.	۲. خیال‌انگیز نیست و از آرایه‌ها و زیبایی‌های ادبی، بهره نمی‌گیرد.
۳. علاوه بر آگاهی دادن، احساسات و عواطف خواننده را نیز بر می‌انگیزد.	۳. با هدف آگاهی‌دادن نوشته می‌شود.
۴. همراه با اغراق است و از مرز واقعیت، فراتر می‌رود.	۴. دور از اغراق و به واقعیت، نزدیک است.

معلم، پس از مقایسهٔ زبان عادی با زبان ادبی، خطاب به دانش‌آموزان گفت: هرگاه بخواهیم دربارهٔ موضوعی بنویسیم، بهتر است پیش از نوشتن، نوعِ زبان نوشته را برگزینیم.



شما هم به تناسب موضوع، می‌توانید، از هر دو نوع زبان استفاده کنید و نوشتن به زبان عادی و ادبی را تجربه نمایید.



فعّالیت‌های نگارشی

♦ نوع زبان نوشته‌های زیر را مشخص کنید.

یک) آیا می‌دانستی مطالبی را که درباره‌شان فکر می‌کنی و آنها را به زبان می‌آوری، این قدرت را دارند که به کلی همه چیز زندگی‌ات را عوض کنند؟ وقتی حرفی را مدام تکرار کنی، یواش یواش باور می‌کنی که حقیقت دارد و باورهای تو دلیل همه کارهایی است که انجام می‌دهی. به این جور فکرها و حرفها «عبارت‌های تأکیدی» می‌گویند. برای آنکه افکار ناگوار و منفی، جای خود را به عبارت‌های تأکیدی مثبت بدهند، باید فکرهای سیاه را به افکار سبز، تبدیل کنی:

♦ هیچ کس مرا دوست ندارد ← من خودم را دوست دارم و دیگران هم مرا دوست دارند.

♦ از موهایم خوشم نمی‌آید. کاش مثل او بودم ← من خودم را همین شکلی که هستم، دوست دارم.

♦ اگر این کار را انجام دهم، از دستم ناراحت می‌شود ← این کار را انجام می‌دهم چون برایم اهمیت دارد.

♦ این مطالب به من مربوط نیست ← من عاشق یادگرفتن مطالب تازه هستم.

♦ اگر این چیزها را داشتم، خوب بود ← به خاطر چیزهایی که دارم، سپاسگزارم.

♦ من همانی هستم که فکر می‌کنم.

نوع زبان :

دو) او واقعاً یک آدم بود. توی زمین، پرنده پر نمی‌زد که به دنیا آمد. این‌ور را گشت، آن‌ور را گشت؛ اما از هیچ کس خبری نبود. یک گوشه نشست و برای غصه‌های خودش، قصه تعریف کرد: یکی بود، یکی نبود. غیر از خدای مهربون، کسی نبود. یه آدمی، تک و تنها، توی برهوت زمین، زندگی می‌کرد...

کوه‌ها قصه آدم را گوش دادند، درخت‌ها گوش دادند، دریا گوش داد؛ اما فقط خدا دلش برای آدم سوخت. این شد که حوّا را آفرید و آدم را از تنهایی درآورد. آدم و حوّا با هم ازدواج کردند و بچه‌دار شدند و این‌طوری شد که زمین آرام آرام، شلوغ شد.

نوعِ زبان :

سه) باورها و اولویتهای هر فرد در میان گروه، اغلب با دیگر افراد گروه، تفاوت دارد. حتی افرادی که فامیل‌اند و خویشی نزدیک با هم دارند؛ مثل برادرها، خواهرها و ... ممکن است، باورهای متفاوتی داشته باشند. هر کس ممکن است با روش صحبت کردن، نگاه کردن، کارکردن و ... دیگران موافق نباشد؛ ولی حقّ برخورد خشونت‌آمیز با آنها را ندارد. دیگران هم مثل ما حق دارند، بدون اینکه صدمه‌ای به جان و مالشان وارد شود، نظر خودشان را بیان کنند.

♦ ارزش‌ها

نوعِ زبان :

◆◆ موضوعی را به دلخواه انتخاب کنید؛ یک بار به زبان «عادی» و بار دیگر به زبان «ادبی» درباره آن بنویسید.

نوشتۀ عادی

.....

.....

.....

.....

.....

.....



نوشتۀ ادبی

.....

.....

.....

.....

.....

.....



◆◆◆ به نوشتهٔ دوستانتان با دقت گوش دهید و آن را بر اساس معیارهای زیر، ارزیابی کنید.
نتیجهٔ ارزیابی خود را بنویسید.

سنجه‌های ارزیابی:

- ◆ داشتن پیش‌نویس؛
- ◆ داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املا، صحت واژگان، درست‌نویسی، خط‌خوش)؛
- ◆ به‌کارگیری مناسب زبان «عادی» یا «ادبی»؛
- ◆ رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (آغاز، میانه و پایان)؛
- ◆ بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر؛
- ◆ شیوهٔ خواندن.

نتیجهٔ بررسی و داوری

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

- ♦ من با نوشته‌های نویسندگان ایرانی آشنا هستم.
- ♦ من با نوشته‌های نویسندگان ایرانی آشنائیت دارم.

جملهٔ نخست، درست است. کلمهٔ «آشنا» واژه‌ای فارسی است و نباید با نشانهٔ «یت» همراه شود. نشانهٔ «یت»، ویژهٔ کلماتی است که ریشهٔ عربی دارند. بنابراین، به کارگیری «یت» در کلمات: منیت، دوئیت و... که فارسی هستند نادرست و در کلمات: انسانیت، اکثریت، اقلیت، محبوبیت و... که ریشهٔ عربی دارند، درست است.

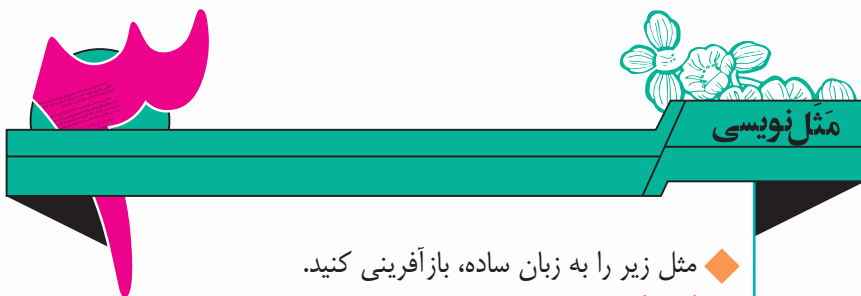
♦ جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

- ♦ خوبیّت دارد، کتاب مفید را بعد از خواندن، به دیگران هدیه کنیم.

.....

- ♦ ایرانیت برای تک‌تک ما، مایهٔ غرور و افتخار است.

.....



♦ مَثَل زیر را به زبان ساده، بازآفرینی کنید.

«کوه به کوه نمی رسد، آدم به آدم می رسد»

بازآفرینی مَثَل

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

هم مثل فصل‌ها رنگ‌ها و فصل‌های
های اسی و رنج نوشتن، قضای
حکم و این فصل‌ها، موضوعات اساسی را با حسن
بیان می‌کنند
نوشته‌اند، قضای جدی دارد و با حمله‌های خیری مسافری
فریاد شهادت نفس و تحمل بیان می‌کند
«فصل» و «فصل»

« قطع می شود. گویی انسانی به قتل و سید است و این به خدا
شباهت بسیار نزدیک و جهانی هست که این درخت به
دارد. درخت نخل»

[illegible]

فضا و رنگ نوشته را تغییر دهیم

نویسنده: بهرام علیزاده

چند ماه پیش کتابی را خواندم که در آن نویسنده می‌گوید که در کودکی او را به یک رنگ و یک فضا می‌بردند و او را به یک چیز می‌بردند. او می‌گوید که در آن زمان او را به یک رنگ و یک فضا می‌بردند و او را به یک چیز می‌بردند. او می‌گوید که در آن زمان او را به یک رنگ و یک فضا می‌بردند و او را به یک چیز می‌بردند.

قبل از این که
چهل و نسی دهم چند
درد کجیل شد. پیام
تار مویش را بگیرد
چرخش معروف
و سرانجام دکتر حاج
فروموش تشنه
پایا از کله اش کند
چرخان که خواهد
پیام گفت: «باید
بازگاری»
و ناگهان کله
و مثل نور افکند
بند و پیام می
د تا کله اش

[illegible]

درس چهارم:

فضا و رنگ نوشته را تغییر دهیم

نویسنده: بهرام علیزاده

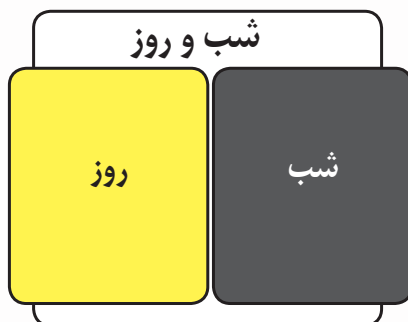
چند ماه پیش کتابی را خواندم که در آن نویسنده می‌گوید که در کودکی او را به یک رنگ و یک فضا می‌بردند و او را به یک چیز می‌بردند. او می‌گوید که در آن زمان او را به یک رنگ و یک فضا می‌بردند و او را به یک چیز می‌بردند. او می‌گوید که در آن زمان او را به یک رنگ و یک فضا می‌بردند و او را به یک چیز می‌بردند.





فضا و رنگ نوشته را تغییر دهیم.

معلم، نمودار «شب و روز» را روی تخته کلاس، جای داد و گفت: «همان گونه که می بینید، رنگ شب با رنگ روز، متفاوت است. شب، تیره و روز روشن است.»



حال و هوای من و شما هم این گونه است؛ گاهی شاد و روشنیم و گاهی غمگین و تیره ایم. در این دو حالت، شیوه سخن گفتن و حتی واژگانی که به کار می بریم، متفاوت هستند. نوشته ها هم، رنگ ها و فضاهای متفاوتی دارند. دو گونه از فضاهای اصلی و رایج نوشتن، عبارت اند از:

♦ فضای «غیر طنز» ♦ فضای «طنز»

هر کدام از این فضاها، موضوعات اساسی را با حس و حالی متفاوت بیان می کنند.

اکنون نوشته‌های زیر را می‌خوانیم و فضای آنها را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم:

◀ **یک** نخل، درخت مقدّسی است. وقتی نخلی قطع می‌شود، گویی انسانی به قتل رسیده است و این به خاطر شباهت بسیار نزدیک و جالبی است که این درخت به انسان دارد. درخت نخل در شانزده سالگی بالغ می‌شود و ثمر می‌دهد و دندان نخل، در پیری می‌ریزد.

اگر هنگام جابه‌جایی، سر نخل صدمه ببیند، خشک می‌شود، چون در سر نخل ماده‌ای وجود دارد که همانند مغز آدمی است. درخت نخل، مثل آدم‌ها در آب خفه می‌شود و اگر آب از سر نخل بگذرد، مرگ او حتمی است.

اگر چوب نخل را بسوزانیم، هیچ زغالی ندارد و تنها از آن، خاکستر باقی می‌ماند؛ مثل آدمی. نخل‌ها هم مثل آدم‌ها گیسو دارند. «لیف نخل» حکم موی سر نخل‌ها را دارد. واحد شمارش نخل‌ها مانند انسان «نفر» است؛ یعنی نخل‌ها را این‌گونه می‌شماریم: یک نفر نخل، ده نفر نخل، صد نفر نخل و ...

از همه اینها جالب‌تر اینکه در داستان‌ها و روایت‌ها، نخل‌ها را درختانی عاشق پیشه می‌دانند. آنها مثل آدم‌ها به هم مهر می‌ورزند.

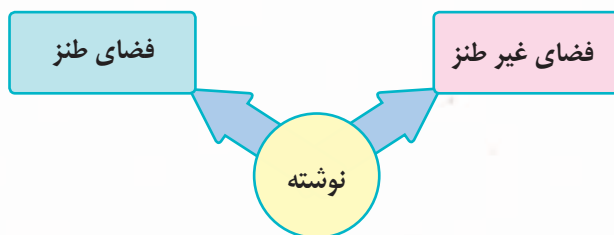
◆ اخلاق ناصری، با تغییر و نقل به مضمون

◀ **دو** قبل از اینکه بابام آقای چرخشی بشود، آن موقع که چهل و نمی‌دانم چند سالش بود، کم‌کم موهایش ریخت و ذره ذره کچل شد. بابام سخت تلاش می‌کرد جلوی ریزش آخرین تار مویش را بگیرد و به توصیه مامان که بعدها، به مامان چرخشی معروف شد، زرده تخم مرغ روی سرش گذاشت و سراغ دکترهای پوست و مو رفت؛ اما در یک بعد از ظهر فراموش نشدنی که ناگهان باد تندی وزید، آخرین تار موی بابا از کلاهش کنده شد و چرخ زنان آمد و آمد و افتاد زمین. چرخان که خواهرم باشد، دوید و تار موی بابام را برداشت. بابام گفت: «باید نگاهش دارم، می‌خوام قابش بگیرم، برای یادگاری.»

و ناگهان کلاهش که مثل کف دست، صاف صاف شده بود و مثل نورافکن برق می‌زد، به خارش افتاد و خارید و خارید و بابام هی چرخید و چرخید و هی سرش را خاراند و خاراند تا کلاهش مثل لبو شد....

◆ خانواده آقای چرخشی

معلم بعد از خواندن نوشته‌ها، نموداری را روی تخته کشید و گفت: «همان‌طور که گفته شد و در نمودار هم می‌بینید، فضای غیر طنز و طنز، رایج‌ترین فضاهای نوشته هستند.»



نویسندگان، شیوه‌هایی به کار می‌گیرند تا نوشته آنها، حال و هوای طنزآمیز پیدا کند. در ادامه، شش مورد از این شیوه‌ها را ذکر می‌کنیم:

۱. چهره، حالات، رفتارها و خصلت‌های اشخاص را به شکلی اغراق‌آمیز، توصیف می‌کنند.

❖ **یک** دیدم چشم بد دور، مصطفی، ماشالله، واتر قیده‌اند، قدش درازتر و دک و پوزش کریه‌تر شده است. گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده‌ای بود که همان ساعت در دیگ، مشغول کباب شدن بود. از توصیف لباسش بهتر است بگذریم؛ ولی همین قدر می‌دانم که سر زانوهای شلوارش، از بس شسته بودند، به قدر یک وجب خورد رفته بود، چنان باد کرده بود که راستی راستی تصوّر کردم، دو رأس هندوانه از جایی کش رفته و در آنجا مخفی کرده است!

❖ **کباب غاز**

۲. مسائل بی‌اهمیت را برجسته می‌کنند و آن را گسترش و کش می‌دهند.

◀ **دو)** من آقای «این جوری» هستم. اینکه چرا این جوری هستم، قصه‌اش خیلی طولانی است. راستش یادم نیست که چطوری شد که این جوری شدم. مادرم می‌گفت: وقتی به دنیا آمدم، چنان جیغ‌هایی می‌کشیدم که همه یک صدا می‌گفتند: «این بچه چرا این جوریه؟» نه تنها از روز اول تولدم، این جوری بودم، بلکه بعدها هم این جوری ماندم. مثلاً هرچه به دستم می‌رسید، می‌کشیدم. از گوش برادرم گرفته تا سفره‌روی میز. مادر بزرگم وقتی این صحنه‌ها را می‌دید، می‌گفت: «وا! پناه بر خدا، این بچه چرا این جوریه؟» من که به کوهنوردی علاقه شدیدی داشتم و چون کوه دور و برم نبود، از سر و کول مهمان‌ها بالا می‌رفتم، اما آنها به جای آنکه من را تشویق کنند، می‌گفتند: «این بچه چرا این جوریه؟!» حالا فهمیدید؟ از بس به من گفتند: چرا این جوری می‌خندی؟ چرا این جوری حرف می‌زنی؟ چرا این جوری غذا می‌خوری؟ چرا این جوری می‌خواهی؟ چرا این جوری ... بالاخره من شدم یک آدم این جوری.

◆ **آدم این جوری، با اندک تغییر**

۳. از آثار ادبی کهن تقلید و مسائل امروزی را با همان زبان و سبک قدیمی، بیان می‌کنند.

◀ **سه)** اسفندیار به چشم پزشکی تلفن زدند و نوبت خواستند. خانم منشی، جواب دادند: «وقت آقای دکتر تا شش ماه، پر شده و بعداً هم می‌رود خارج.» اسفندیار، آهی سرد از دل پرورد برکشید و گفت: «همشیره، تا شش ماه دیگر، چشم جهان‌بین من نابینا خواهد شد.» خانم منشی، گفت: «آن دیگر مشکل خودتان است؛ می‌خواستی دعوا نکنی.» اسفندیار گفت: «ما دعوا نکردیم، شاهد داریم، رستم با تیر دو شعبه، زده به چشمان. حکیم ابوالقاسم فردوسی هم شهادت داده، استشهاد محلی هم تماماً در کلانتری موجود است ...»

◆ **مجله گل آقا، س ۱۳۶۹، با اندکی تلخیص و تغییر**

۴. حوادث و وقایع را جابه‌جا می‌کنند.

◀ **چهار** ▶ مرد ناشنوایی می‌خواست به عیادت همسایه بیمارش برود. با خود گفت: من که صدای ضعیف پیرمرد بیمار را نمی‌شنوم، پس بهتر است، از روی حدس و گمان با او سخن گویم؛ وقتی دیدم لبهایش تکان می‌خورد، می‌فهمم دارد احوالپرسی می‌کند آن‌گاه من نیز شروع به احوالپرسی می‌کنم.

من می‌پرسم: حالت چطور است؟ او خواهد گفت: خوبم، شکر خدا بهترم. من هم می‌گویم: خدا را شکر و بعد می‌پرسم: چه خورده‌ای؟ او خواهد گفت: سوپ یا دارو. من می‌گویم: نوش جان. آن‌گاه من می‌پرسم: پزشک تو کیست؟ او خواهد گفت: فلان حکیم. من می‌گویم: قدم او مبارک است، طیب‌توانایی است.

مرد ناشنوا، پس از اینکه این پرسش و پاسخ را در ذهن خود آماده کرد. به عیادت همسایه رفت و در کنار بستر مریض نشست و پرسید: حالت چطور است؟

- دارم از درد می‌میرم.

- خدا را شکر.

- چه می‌خوری؟

- زهر کشنده.

- نوش جان.

- پزشکت کیست؟

- عزرائیل.

- قدم او مبارک است.

بیمار وقتی حرف‌های مرد ناشنوا را شنید، حالش بدتر شد و فریاد زد: «این مرد، دشمن من است؛ او را از خانه بیرون بیندازید.»

◆ بازگردانی از مثنوی معنوی، مولانا

۵. به کمک بازی با واژه‌ها، لطایف و نکات دلچسب و جذابی به وجود می‌آورند.

▶ **پنج)** امدادگر ایرانی رسید به مجروحان عراقی. دلش برایشان سوخت. کوله‌اش را باز کرد و سرگرم پانسمان کردن زخم‌های مجروحان شد. تا اینکه رسید سروقت یک مجروح عراقی که کولی‌بازی در می‌آورد و نعره پشت نعره از حنجره بیرون می‌داد. امدادگر تشر زد که: «خفه خون بگیر ببینم. سرسام گرفتم. چه مرگته. تو که سالمی.» یک دفعه مجروح عراقی سر تکان داد و گفت: «لا. لا. اَنَا جاسم. هذا سالم» و به سرباز کنارش اشاره کرد. امدادگر هم پقی زد زیر خنده.

◆ **رفاقت به سبک تانک**

۶. غلط‌های املائی و افعال بی‌ربط به کار می‌برند.

▶ **شش)** پدر، گوشم را گرفت و گفت: «باز که املا خراب کردی؟!». گفتم: «آخه خیلی سخته». پدر گوشم را ول کرد و گفت: «زبون خارجی که نیست، زبون مادریه.» من گفتم: «آخه من کلمات تشدیددار رو اشتباه می‌گیرم.» بابا گفت: «من موقعی که مدرسه می‌رفتم، دیکتم بیست بود.» مادر بزرگ، از توی اتاق گفت: «مادر جون، اتفاقاً دیکته پدرت خیلی ضعیف بود.» خواستم بخندم که بابا دفتر دیکته‌ام را روی میز انداخت و گفت: «مادر، این چه حرفیه می‌زنی؟»

مادر بزرگ، یک کاغذ تا شده آورد و داد دست من و گفت: «این نامه باباته که از جبهه برا من فرستاده، بگیر بخون و صحیحش کن، ببین چند می‌گیره.» من شروع به خواندن کردم:

به نام خدا

با عرض سلام فرمت فوانوده‌ی عظیم‌م. امیدوارم که حال همگی خوب باشد. ملائی نیست
بز دوری شما عظیم‌فان. الان که این نامه را می‌نویشم، توی سنگرنشسته‌ام. چند روز پیش هم‌له
بود. هم‌ایی‌ها را اگر قتیتم و قبلی از آنها را اصبر کردیم. فکر نکنم تا عمر دارند دیگر به
فاک ما پپ نگاه کنند. تا چند روض دیگر به مرقسی می‌آیم و...

از زور خنده دیگر نتوانستم بقیه نامه را بخوانم. بابا گذاشت تا خنده من تمام شد. آن وقت گفت: «حالا پشت نامه را هم بخوان.» پشت نامه، توی یک مستطیل، با خودکار قرمز نوشته شده بود: **امیدوارم، از غلط‌های املائی نامه فوشتان آمده باشد و حسابی قندریه باشید.**

◆ **مهمان‌هایی با کفش‌های لنگه به لنگه**

حالا شما هم ذوق و توانایی خود را در نظر بگیرید و ببینید، در چه فضایی بهتر می‌نویسید، اگر فضای طنز را می‌پسندید و قصد دارید طنز بنویسید، شیوه‌های ایجاد طنز را به کار بگیرید و نوشته‌ای طنزآمیز خلق کنید.

نکته‌ای که در پایان درس باید به آن اشاره و تأکید کنیم، آن است که طنز فقط برای سرگرمی و خنداندن نیست، بلکه هدف آن نشان دادن زشتی‌ها و برجسته‌سازی ناراستی‌هاست. خنده‌طنز، خنده‌ای تلخ و دردناک است که باعث سرزنش و تنبّه فرد مورد انتقاد می‌شود. بعد از سخنان معلّم، دانش آموزان قلم برداشتند و نوشتن را آغاز کردند.





فعالیت‌های نگارشی

◆ نوشته‌های زیر را بخوانید و نوعِ فضا و رنگ (طنز - غیرطنز) هر کدام را مشخص کنید.

یک) تمساح از معدود حیواناتی است که لبخند می‌زند. لبخند تمساح، خطرناک‌ترین لبخند است. این لبخند، علامت دوستی نیست. لبخند تمساح به سبب نوع آروارهٔ پایینی آن است که در انتها به طرف بالا برگشته است. تمساح وقتی غذای خوشمزه‌ای پیدا می‌کند، دهانش را نیمه‌باز می‌کند و دندان‌های تیز و برآقش را نشان می‌دهد.

◆ خواندنی‌های کوتاه علمی

فضای نوشته:

دو) پگی کوچولو گفت: «امروز نمی‌توانم به مدرسه بروم؛ سرخک و اُریون گرفته‌ام، سر تا پایم پر از جوش و تاول شده، لوزه‌هایم اندازهٔ دوتا سنگ یک کیلویی شده‌اند. تا حالا شانزده لکهٔ آبله مرغان روی تنم شمرده‌ام، آهان این هم یکی، می‌شود هفده تا. پایم از بیخ قلم شده، سرفه می‌کنم، عطسه می‌کنم، نفس نفسم می‌زنم و چه گلودردی دارم! باران که می‌آید، آباندیسم درد می‌گیرد. زبانم هی دارد گنده و گنده‌تر می‌شود. آرنجم کج شده، ستون فقراتم خم برداشته، تیم به بالای ۱۸۰ درجه رسیده، توی گوشم یک سوراخ هم پیدا شده، ناخن‌هایم ریش‌ریش شده، قلبم...»

چی؟ چی گفتی؟

گفتی امروز مدرسه تعطیل است؟

خداحافظ، من رفتم بازی!»

◆ آقای باکلاه، آقای بی‌کلاه

فضای نوشته:

سه) تازگی‌ها یک نفر پیدا شده است که بعضی‌ها به او می‌گویند، «ملاً نصرالدّین قرن بیست و یکم.» بعضی‌ها شک کرده‌اند که نکند این آدم، همان ملاً نصرالدّین باشد و یک جورهایی سر از قبر برداشته، دارد توی عصر رایانه، جولان می‌دهد. هرچه باشد، هر که باشد، فرقی نمی‌کند. شما چند تا از ماجراهای ملاً نصرالدّین قرن بیست و یکم را گوش بدهید، ببینم نظر شما چیست:

✽ ملاً نصرالدّین جدید، یک حلقه نامزدی پیدا کرد و به فکر ازدواج افتاد. از او پرسیدند: با کی می‌خواهی ازدواج کنی؟ جواب داد: با هر کسی که انگشتش به این حلقه بخورد. ...

◆ از عصر شتر تا عصر موتور

فضای نوشته:

چهار) حسین همین‌طور ایستاده بود و به هم‌رمز و دوستش نگاه می‌کرد که آن طرف کوچه، در کمین نشسته بود. تانک عراقی غرّش کنان جلو آمد و به کنار آنها رسید. ناگهان، آن رزمنده که به نظر می‌رسید چهار پنج سالی از حسین بزرگ‌تر است، از کمینگاه خود بیرون جَست، چابک و سریع پرید روی تانک و با شکم روی سقف آن دراز کشید. سینه‌خیز جلو رفت و خود را به روزنه‌های دید تانک رساند. قوطی افشانه را از جیبش بیرون آورد، با تمام قدرت دکمه آن را فشرد و با لایه‌های غلیظی از رنگ قرمز، جلو دید تانک را پوشاند و مقداری از رنگ را هم از راه همان روزنه‌ها، به سر و صورت خدمه تانک پاشید.

حسین، هنوز داشت با تعجب به حرکات آن هم‌رمزش نگاه می‌کرد که دید، تانک از حرکت ایستاد و چند لحظه بعد دونفر عراقی با سر و صورت قرمز از داخل تانک بیرون آمدند...

◆ خواب خون

فضای نوشته:

♦♦ از میان موضوع‌های زیر، یکی را برگزینید؛ یک بار با فضای «غیر طنز» و بار دیگر با فضای «طنز» دربارهٔ آن بنویسید.

- ♦ تلفن همراه ♦ رباتِ پیشخدمت ♦ دردِ دلِ یک موش آزمایشگاهی ♦ ماهی، در حوض قالی
♦ سایهٔ آدم ♦ انتقال خون ♦ کمک به همسایه‌ها ♦ ایستادن توی صف

موضوع: (غیر طنز)

.....

.....

.....

.....

.....

.....



موضوع: (طنز)

.....

.....

.....

.....

.....

.....



◆◆◆ به نوشتهٔ دوستانتان با دقت گوش دهید و آن را برپایهٔ معیارهای زیر، ارزیابی کنید.
نتیجهٔ ارزیابی خود را بنویسید.

سنبه‌های ارزیابی:

- ◆ داشتن پیش‌نویس؛
- ◆ داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املاي صحیح واژگان، درست‌نویسی، خط‌خوش)؛
- ◆ انتخاب و به‌کارگیری مناسب فضای طنز و غیر طنز؛
- ◆ رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (آغاز، میانه و پایان)؛
- ◆ بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر؛
- ◆ شیوهٔ خواندن.

نتیجهٔ بررسی و داوری

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



- ♦ من، حتماً به آوای دلم گوش می‌دهم.
- ♦ من، قول می‌دهم، احتمالاً به آوای دلم گوش دهم.

ردیف دوم، نادرست است؛ زیرا در اوّل این جمله، با تأکید، سخنی گفته‌شده؛ سپس کلمهٔ «احتمالاً» آمده است که بیانگر تردید است. یعنی قسمت دوم جمله، با بخش اوّل، هماهنگی ندارد. البته گاهی نویسنده، برای ایجاد طنز، آگاهانه این گونه می‌نویسد. در نوشتهٔ رسمی زبان معیار و غیر طنز، از چنین کاربردها باید پرهیز کرد.

جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

- ♦ یقیناً با شما ممکن است به ورزشگاه بیایم.

.....

- ♦ مطمئن هستم این هفته، شاید خبر خوبی به شما برسد.

.....



♦ درون یک فضاپیما را که روی کره ماه، فرود آمده، تصوّر کنید
و تصویر ذهنی خود را بنویسید.

Blank writing area with horizontal lines for the student's response.



ماری در کمرهٔ
فروشته را خوش، آغاز کنیم؛
زیبایه پایان ببریم و نیکو نام گذاری کنیم.

نکته می کنید تا متن خیلی با پایلی خیلی
باز به دیگری از این چیزش بر می و با این
باز نقل شعر و لایه و ضرب المثل و -
ملکه می عاقلی این جملات عاقلی





نوشته را خوش، آغاز کنیم؛ زیبا به پایان ببریم و نیکو نام گذاری کنیم.

کلاس نوشتن شروع شد. معلم، بدون مقدمه، به دانش آموزان گفت: «به این نوشته، گوش بدهید.»

آیا تاکنون نام پرندۀ قاتل را شنیده‌اید؟ ظاهر این پرندۀ، آرام است و هیچ شباهتی به شاهین‌های شکارچی ندارد؛ اما بدون آنکه وارد جنگ شود و منقار و چنگالش را به خون آلوده کند، در هر فصل حدود سی جوجۀ سهره را به قتل می‌رساند. حتماً کنجکاو شده‌اید و دارید از خودتان می‌پرسید: «کو... کو، کو... کو، کجاست این پرندۀ خطرناک؟»

اتفاقاً این پرندۀ واقعاً می‌گوید: «کو کو، کو کو» و صدایش از چند کیلومتری شنیده می‌شود. صدایی چنان عجیب و گوش‌خراش و تمسخرآمیز که انگار با فریاد به پرندۀ‌های دیگر هشدار می‌دهد: مواظب باشید...

♦ راز موتورسیکلت من، با تغییر

معلم، سکوت کرد و از دانش آموزان پرسید: «آیا دوست دارید ادامه متن را بشنوید؟» دانش آموزان، یک صدا، گفتند: «بله، لطفاً ادامه بدهید.» معلم گفت: «شروع این نوشته، به گونه‌ای است که خواننده را جذب می‌کند، دلش می‌خواهد ادامه متن را بخواند. بنابراین، چگونه آغاز کردن نوشته، اهمیت زیادی دارد.

اگر آغاز نوشته‌های ما با موارد زیر همراه باشد، بهتر می‌توان خواننده را جذب کرد.»

♦ **پرسش** (بهره‌گیری از پرسش و ایجاد کنجکاوی در خواننده)

♦ **خبر** (بیان خبری داغ، متفاوت و غافل‌گیر کننده)

♦ **داستان** (نقل داستان، حکایت یا خاطره‌ای کوتاه)

نویسندگان در نمونه‌های زیر، برای آغاز مناسب و جذاب از همین روش‌ها، بهره گرفته‌اند:

پرسش

یک (نگرانی؟ دلت شور می‌زند؟ شب‌ها خواب بد می‌بینی؟ از فکر کارهای زیادی که داری، خوابت نمی‌برد؟ به این حالت‌ها می‌گویند: «اضطراب و نگرانی».)

اضطراب و نگرانی دزدکی به سراغ آدم می‌آید و خیلی هم سمج است؛ ولی چاره دارد. منظورم جیغ و داد کردن و لگد زدن به در و دیوار نیست. یکی از راه‌های بی‌اثر کردن اضطراب مسخره کردن آن است. لب‌هایت را باز کن، دندان‌هایت را بیرون بینداز و بزَن زیر خنده. یادت باشد، یکی از بهترین داروهای اضطراب، «خنده» است ...

♦ **دچار استرس می‌شویم، چه کنیم؟**

خبر

دو («زپلین» نام یک کشتی هوایی است که به‌جای حرکت روی موج‌های دریا، در آسمان پرواز می‌کند.)

در جنگ جهانی اول، آلمانی‌ها سلاح‌های جنگی متعددی را آزمایش کردند؛ یکی از ابزارهای عجیب آنها زپلین‌ها بود. آنها از این کشتی هوایی، برای بمباران شهرهای انگلستان استفاده می‌کردند. طول برخی از این کشتی‌های هوایی، به دویست متر می‌رسید و به آنها سوپرزپلین می‌گفتند....

♦ **بهترین دانستنی‌های علمی برای نوجوانان، نقل به مضمون**

داستان

سه می‌گویند، خلیفهٔ زمان، به لیلی طعنه زد و گفت: «از دگرخویان تو افزون نیستی!» لیلی بی‌آنکه برآشوبد، پاسخ داد: «باش خامش، چون تو مجنون نیستی.»

این مضمون در نوشته‌های زیادی آمده است. اینکه عیوب معشوق در نظر عاشق، عیب جلوه نمی‌کند و حتی زیبایی تلقی می‌شود. اگر ما پدیده‌های پیرامون خود را زیبا نمی‌بینیم، شاید مشکل در نگاه ما باشد نه آن پدیده‌ای که به آن نگاه می‌کنیم. شاید هنوز مجنون نیستیم و لیلی زندگی را خشک و خلیفه‌وار می‌بینیم.

پس از بررسی نمونه‌ها، معلّم به دانش‌آموزان گفت: «اگر چه شروع نوشته، بسیار مهم است؛ ولی نویسندگان خوب، سعی می‌کنند نوشته‌شان افزون بر آغاز جذّاب، پایانی تأثیرگذار نیز داشته باشد تا بعد از پایان متن، در ذهن خواننده بنشیند و تداوم یابد و او را به تفکر وادارد.»

اگر پایان نوشته‌ها با موارد زیر همراه باشد، تأثیرگذارتر خواهد بود:

♦ **پرسش** (بهره‌گیری از پرسش برای واداشتن خواننده به تفکر)

♦ **شعر** (نقل اشعار و ابیات، مثلاً مرتبط با موضوع نوشته)

♦ **جمله‌های عاطفی** (فضاسازی به کمک احساس و عاطفه)

پرسش

یک ... در هر حال آن کس که در شعر، حرفی برای گفتن ندارد، نباید گناه خود را به گردن وزن و قافیه بیندازد. باید «شاعری» را که برای او یک حاجت روحانی نیست، ترک کند و کنار برود.

آیا این صمیمانه‌تر و حتی شاعرانه‌تر نیست؟

♦ **شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب**

شعر/ مَثَل/ آیه و ...

دو) ... من قدر درس ادبیات را به خوبی می‌دانم؛ زیرا زبانی است که خودم به آن حرف می‌زنم. زبان و ادبیات همیشه با ما هست، پس چه بهتر است که زبان فارسی را بهتر یاد بگیریم. فارسی را یاد می‌گیرم چرا که گفته‌اند: «قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری.»

◆ این دل پر از خوبی‌هاست!

جمله‌های عاطفی

سه) ... اینجا معمای بسیار بزرگی هست. هم برای من و هم برای شما که مثل من شازده کوچولو را دوست دارید. اگر در جایی که نمی‌دانم کجاست، گوسفندی که نمی‌شناسیم، گلی را خورده یا نخورده باشد، دیگر هیچ چیز جهان چنان که هست نخواهد بود. به آسمان نگاه کنید. از خود بپرسید، آیا گوسفند گل را خورده یا نخورده است و ببینید چگونه همه چیز دگرگون می‌شود.

آه، هیچ کدام از آدم بزرگ‌ها هرگز نخواهند فهمید که چقدر اهمیت دارد!

◆ شازده کوچولو

معلم، سپس با جمع‌بندی نکات یادشده، گفت: «پس، بعد از شکل‌گیری نقشه ذهنی، به چگونه آغاز کردن نوشته خود بپندیشید و با استفاده از روش‌های آغاز نوشته (با پرسش، خبر، داستان) تلاش کنید شروع جذاب و گیرایی داشته باشید تا خواننده را در دام نوشته خود بیندازید؛ همچنین، به پایان نوشته و به تأثیری که بر خواننده دارد، فکر کنید. با بهره‌گیری از روش‌های پایان دادن مناسب نوشته (با پرسش، شعر، مثل، ...، جملات عاطفی)، می‌توانید اثربخشی نوشته خود را بیشتر کنید.

نکته‌ای که باید یادآور شویم، آن است که شما به مرور زمان و با خواندن آثار نویسندگان بزرگ، روش‌های مؤثر و خلاقیتی برای آغاز کردن و پایان دادن نوشته خواهید آموخت. ممکن است از روش‌های پیشنهادی ما مؤثرتر باشند؛ آنها را هم بیاموزید و در نوشته‌هایتان به کار بگیرید.

سخن آخر اینکه پس از اتمام نوشته، نوبت انتخاب نام مناسب برای آن است. نوشته، همچون فرزند نویسنده است؛ اولین وظیفه نویسنده آن است که بر نوشته، نام نیکو و مناسبی بگذارد. نام نوشته، معمولاً بعد از تولد و پایان یافتن کار نوشتن، انتخاب می‌شود. نام خوب و مناسب نیز در جذب خواننده، مؤثر است.»





◆ نوشته‌های زیر، از بخش‌های آغازین و پایانی متن‌هایی انتخاب شده‌اند؛ آنها را بخوانید و بگویید، هر کدام، به چه شیوه، آغاز و پایان نوشته خود را تنظیم کرده‌اند؟

آغازها

می‌گویند که در شهر کوچک یورو در کشور هندوراس، سالی یکی دو بار از آسمان ماهی می‌بارد! براساس گفته‌های مردم محلی، در ماه‌های مه و ژوئن هر سال، طوفان‌های بسیار بزرگی در این شهر اتفاق می‌افتد و گاهی بعد از تمام شدن طوفان، تمام خیابان‌ها پر از ماهی‌های کوچک می‌شوند.

ما کاری به علمی بودن یا نبودن این خبر نداریم، تنها می‌خواهیم راجع به یک مسئله دیگر حرف بزنیم. آن مسئله، غیر منتظره بودن یک اتفاق است. مثل باریدن ماهی از آسمان، پرواز کردن کشتی در آسمان، شکست خوردن یک فیل از مورچه و خیلی خبرهای عجیب و غیر منتظره. آیا به نظر شما، خیانت کردن یک دوست به دوستی دیگر هم، خبر غیر منتظره‌ای است؟ نافرمانی یک فرزند در برابر پدر و مادر چطور؟ آیا در حدّ خبر باران ماهی‌ها هست؟ ...

آغاز با:

به چه چیزهایی باید علاقه‌مند بود؟ به پدر و مادر؟ به علم و دانش؟ به دوست و آشنا؟ به هنر و زیبایی؟ مسلماً همه اینها ارزشمندند و باید دوستشان داشت؛ اما آنچه پیش و بیش از همه چیز و همه کس باید بدان علاقه‌مند شد، چیز دیگری است.

باید پیش از علاقه‌مند شدن به هر چیز و هر کس، به «خودتان» علاقه‌مند شوید. شما باید خودتان را دوست بدارید و به خودتان عشق بورزید. باید آنقدر به خودتان نزدیک شوید که گویی بهترین دوست صمیمی خودتان هستید. علاقه‌مند شدن به خودتان کلید اصلی علاقه‌مند شدن به دیگران است...

◆ مجله رشد نوجوان، ش ۱۷۱

آغاز با:

پایان‌ها

... به این ترتیب، فصل‌ها پشت سر هم می‌آیند و می‌روند و هر فصل که به پایان می‌رسد، جای خود را به فصلی دیگر می‌دهد. بهار، تابستان، پاییز، زمستان و دوباره بهار.

آیا نه این است که هر چهار فصل یک مقصد دارند و هر چهار، پیام‌آور یک حقیقت‌اند؟
آیا نه این است که این چهار پیامبر، پیامشان «حیات» است و تنها حیات؟

پایان با:

... زبان فردوسی مانند دل او روشن و پاک است. او با همین زبان صاف و زلال و عفاف‌آمیز، صحنه‌های بزم و رزم را وصف می‌کند. خواننده، در پس صدای کارزار و به هم خوردن شمشیر و گرز، صدای خودِ شاعر را می‌شنود و وجود او را احساس می‌کند.
فردوسی با خلق اثری که عواطف ملی و آرمان‌های انسانی به زیباترین و پرشکوه‌ترین صورتی در آن انعکاس یافته، در دل‌ها و جان‌های پاک، برای همیشه زنده خواهد ماند.

چو این نامور نامه آمد به بُن زمن روی کشور شود پر سُخُن
نمیرم از این پس که من زنده‌ام که تخم سخن را پراکنده‌ام

♦ فارسی اوّل راهنمایی، س ۱۳۸۳

پایان با:

♦♦ موضوعی را به دلخواه برگزینید و با یکی از شیوه‌های آغاز و پایان نوشته، متنی را درباره آن بنویسید؛ سپس نامی برای نوشته خود انتخاب کنید.

موضوع:



◆◆◆ یکی از نوشته‌های عضو گروه خود را انتخاب و آن را بر پایه معیارهای زیر، بررسی و نقد کنید.

سنگه‌های ارزیابی:

- ◆ داشتن پیش‌نویس؛
- ◆ داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املا، صحت واژگان، درست نویسی، خط خوش)؛
- ◆ استفاده مناسب از روش‌های شروع کردن و به پایان بردن نوشته؛
- ◆ رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (آغاز، میانه و پایان)؛
- ◆ بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر؛
- ◆ شیوه خواندن.

نتیجه بررسی و داوری

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



♦ یک جلد، کتاب داستان خریدم.

♦ یک جلد، کتاب داستان خریداری کردم.

جمله نخست، مناسب‌تر است. جمله دوم هم اگرچه با همان فعل «خرید» ساخته شده؛ اما به دلیل ترکیب شدن با یک فعل دیگر (کردم)، طولانی‌تر شده است. هرگاه بتوانیم جمله‌ها را با فعل‌های کوتاه‌تر و ساده‌تر بنویسیم، بهتر است از شکل‌های ترکیبی و دشوارتر آنها استفاده نکنیم.

♦ جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

♦ دانش‌آموزان در جشن پایان دوره متوسطه اول، حضور به هم رساندند.

♦ مدیر مدرسه، خاطره سی سال مدیریت خود را به رشته تحریر در آورد.

حکایت نگاری

♦ حکایت زیر را به زبان ساده، بازنویسی کنید.

حکایت:

روزی، شخصی نزد طیب رفت و گفت: «شکم من به غایت درد می کند، آن را علاج کن کبی طاقت شده ام.»
طیب گفت: «امروز چه خورده ای؟»
مريض گفت: «نان سوخته.»
طیب غلام خود را گفت: «داروی چشم را بیاور تا در چشم او کشم!»
مريض گفت: «من درد شکم دارم، داروی چشم را چه کنم؟»
طیب گفت: «اگر چشمت روشن بودی، نان سوخته نخوردی!»

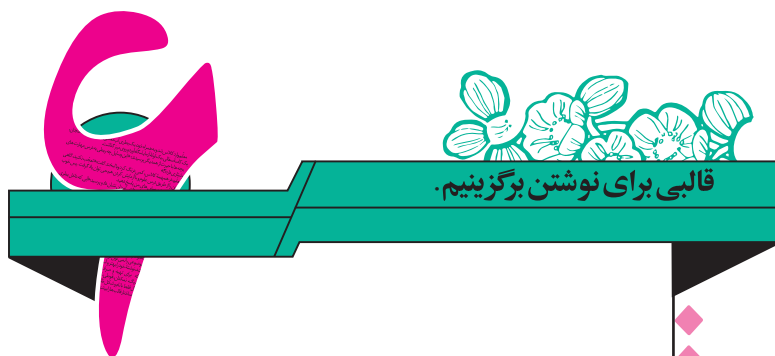
لطایف الطوائف، فخرالدین علی صفی

بازنویسی :



قالبی برای نوشتن برگزینیم.

[illegible]



معلم، وارد کلاس شد و به همراه خود، یک بطری آب معدنی، یک لیوان، یک فنجان، یک کاسه سفالی و یک لوله آزمایشگاه آورد و روی میز گذاشت. دانش‌آموزان با شگفتی از همدیگر پرسیدند: «این چیزها به درس مهارت‌های نوشتاری چه ربطی دارد؟!»



معلم، در همه‌مۀ کلاس، کمی درنگ کرد و با لبخند گفت: «تعجب نکنید. نوشتن را از طریق درس علوم و با آزمایش کردن هم، می‌توان آموخت. پس خوب دقت کنید و به پرسش‌ها پاسخ دهید.»

- آبی که داخل بطری است، چه شکلی دارد؟

- شکل خود بطری.

- کاملاً درست است.

معلم، آب بطری را در لیوان، فنجان، کاسه و لوله آزمایشگاه ریخت و بار دیگر پرسید: «حالا

آب بطری، چه شکلی پیدا کرد؟»

دانش آموزان، یک صدا پاسخ دادند: «هر کدام به رنگ و شکل ظرف خود دیده می شوند.»

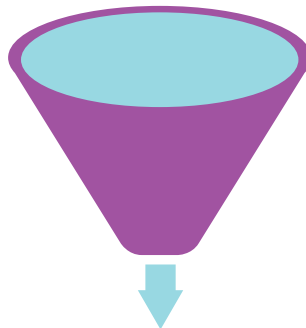
معلم گفت: «آفرین به واژه درستی اشاره کردید «**ظرف**»؛ این دقیقاً چیزی است که قرار است

امروز درباره آن سخن بگوییم. هر چیز، ظرفی دارد. نوشته هم ظرفی دارد. به ظرف نوشته ها

«قالب» می گویند. هرگاه موضوعی را برای نوشتن انتخاب کردیم، نخست باید قالب آن را

مشخص کنیم؛ زیرا هر موضوعی را نمی توان در هر قالبی، بیان کرد. تعیین قالب، در نوشتن

به ما کمک می کند که نوشته خود را بهتر و آسان تر سروسامان بدهیم.



قالب

همان گونه که برای تهیه و خوردن غذا به ظرف های گوناگونی مانند، دیگ، بشقاب،

لیوان، نمکدان و... نیاز داریم، «قالب نوشتن» هم انواعی دارد. امسال فقط با نام و شکل

ظاهری برخی از این قالب ها آشنا می شویم و در سال های آینده، ساختار قالب ها را بیشتر

خواهیم شناخت.

پُرکاربردترین قالب‌های نوشتن

نامۀ غیررسمی:

◀ به پسرَم بیاموزید که به ازای هر انسان شیّاد، انسان‌های درست و صدّیق هم وجود دارند. به او بگویید در ازای هر سیاستمدار خودخواه، رهبر با حمیّتی نیز وجود دارد. به او بیاموزید که در ازای هر دشمن، دوستی هست.

می‌دانم که وقت می‌گیرد؛ اما به او بیاموزید، اگر با کار و زحمت، یک دلار کسب کند، بهتر از این است که پنج دلار از روی زمین پیدا کند. به او بیاموزید که از باختن پند بگیرد و از پیروز شدن لذّت ببرد. او را از غبطه خوردن برحذر دارید. به او نقش و تأثیر مهمّ خندیدن را یادآور شوید. اگر می‌توانید به او نقش مهمّ کتاب در زندگی را آموزش دهید. به او بگویید که تعقّق کند و دقیق شود به پرندگان توی آسمان، به گل‌های درون باغچه و به زنبورهایی که در هوا پرواز می‌کنند، به پسرَم بیاموزید که در مدرسه بهتر است مردود شود، اما با تقلّب به قبولی نرسد.

به پسرَم یاد دهید که با ملایم‌ها، ملایم و با گردن‌کشان، گردن‌کش باشد. به او بگویید به باورهایش ایمان داشته باشد، حتّی اگر همه، خلاف او حرف بزنند. به پسرَم یاد بدهید که همه حرف‌ها را بشنود و سخنی را که به نظرش درست می‌رسد، انتخاب کند.

ارزش‌های زندگی را به پسرَم آموزش دهید. اگر می‌توانید به پسرَم یاد دهید که در اوج اندوه، تیسّم کند. به او بیاموزید که در اشک ریختن، خجالتی وجود ندارد. به او یاد بدهید که می‌تواند برای فکر و شعورش مبلغی تعیین کند. اما قیمت‌گذاری برای دل، بی‌معناست. به او بگویید تسلیم هیاهو نشود و اگر خود را برحق می‌داند، پای سخنش بایستد و با تمام قوا بجنگد.

در کار درس دادن به پسرَم، ملایمت به خرج دهید؛ اما از او یک نازپرورده نسازید؛ بگذارید شجاع باشد.

◆ نامۀ آبراهام لینکلن به آموزگار پسرش

به نام پروردگار

تاریخ

درخواست گواهی تحصیلی

مدیر محترم دبیرستان رازی

با سلام و احترام

این جانب پارسا ایران نژاد، دانش آموز پایه نهم، به رشته گرافیک علاقه دارم و به همین سبب می خواهم در هنرستان، ثبت نام کنم. خواهشمندم مدارک و گواهی تحصیلی این جانب را در اختیارم قرار دهید.

با سپاس

امضا

نام، نام خانوادگی

◀ خاطره:

چون ستم در شناسنامه کم بود، باید یک سال صبر می کردم تا بتوانم به مدرسه بروم. از طرفی، دوستان و همبازی هایم، همه به مدرسه می رفتند و این برایم ناراحت کننده بود. غصه می خوردم و گریه می کردم. پدرم وقتی گریه های مرا دید، شناسنامه ام را برداشت و بدون آنکه بگوید چه تصمیمی دارد، اسب سفیدش را زین کرد و از خانه بیرون رفت. من در گوشه ای، زانوی غم در بغل گرفته، از اینکه نمی توانستم به مدرسه بروم، فقط اشک می ریختم.

بعد از ظهر بود که پدرم به خانه برگشت. نشانه های شادی را در قیافه اش دیدم. او پس از آنکه زین و برگ اسبش را پایین گذاشت، به طرفم آمد و یک شناسنامه جدید با جلد صورتی رنگ به من داد و گفت: «بگیر و فردا با بچه ها به مدرسه برو. شناسنامه جدید به تاریخ ۱۳۳۶ برایت گرفتم.»

♦ می گویم تا بماند

اقامت ما در دولت آباد، ده روز طول کشید. از آنجا به قم آمديم. برای رفتن به تهران، فکر گرمی هوا و بدی کاروانسراهای بین راه، ما را برآن داشت که دلیجانی بگیریم و یک روزه، خود را به تهران برسانیم. صبح از قم حرکت کردیم. تا علی آباد، خوب آمديم. بعد از ناهار، مال‌های [چارپایان] دلیجان، بنای رفتن را گذاشتند. به زور شلاق سورچی‌ها، تا دو فرسخ آن طرف علی آباد رفتیم. مال‌ها آنجا سر وا زدند. از آنها مأیوس شدیم. دو نفر از همراهان ما هرکدام بر یک اسب دلیجان سوار شدند و به قلعه محمدعلی خان رفتند...

◆ شرح زندگانی من

غلامرضا تختی، در روز پنجم شهریور ماه ۱۳۰۹ در خانواده‌ای متوسط و مذهبی در محلهٔ خانی آباد تهران به دنیا آمد. «رجب خان» - پدر تختی - غیر از وی، دو پسر و دو دختر دیگر نیز داشت که همهٔ آنها از غلامرضا بزرگ‌تر بودند. «حاج قلی»، پدر بزرگ غلامرضا، فروشندهٔ خواربار و بُشن بود.

از قول رجب خان، تعریف می‌کنند که حاج قلی در دکانش بر روی تخت بلندی می‌نشست و به همین سبب در میان اهالی خانی آباد به حاج قلی تختی شهرت یافته بود. همین نام بعدها به خانواده‌های رجب خان منتقل شد و به «نام خانوادگی» تبدیل گشت.

نخستین واقعه‌ای که در کودکی غلامرضا روی داد و ضربه‌ای بزرگ و فراموش نشدنی بر روح او وارد کرد، آن بود که مرحوم پدرش برای تأمین معاش خانواده ناچار شد خانهٔ مسکونی خود را گرو بگذارد. تختی سال‌ها بعد در آخرین مصاحبهٔ خود از آن ماجرا به تلخی یاد می‌کند. غلامرضا تنها نه سال در دبستان و دبیرستان منوچهری که در همان خانی آباد قرار داشت، درس خواند و به قول خودش، هیچ‌گاه شاگرد اول نشد. او ورزش را از نوجوانی آغاز کرد ...

◆ برگرفته از پایگاه رایانه‌ای «آکادمی المپیک»

هفته گذشته، ما را به تماشای برج میلاد در شهر تهران بردند. وقتی به آنجا رسیدیم، شخصی با لباس ویژه جلو آمد و گفت: «من راهنمای شما هستم. از اینکه مهمان ما هستید، خوشحالیم. هرگونه اطلاعاتی که دربارهٔ برج میلاد می‌خواهید، از من بپرسید تا برایتان توضیح دهم.»

بعد خودش شروع کرد و گفت:

«برج میلاد آسمان‌خراشی چند منظوره است که در شمال غربی شهر تهران قرار دارد. این برج، ششمین برج جهان، بلندترین برج ایران و مشخص‌ترین ساختمان شهر تهران است؛ ارتفاع آن ۴۳۵ متر است.

پا کار برج میلاد، از دو بخش تشکیل شده است:

الف) پی دایره‌ای به قطر ۶۶ متر و ضخامت ۳ تا ۴/۵ متر از بتن.

ب) سازهٔ انتقالی که نوعی هرم ناقص است، شامل: هستهٔ مرکزی دیواره‌های مایل و دیواره‌های مثلی.

هستهٔ مرکزی، یک هشت ضلعی به قطر ۲۸ متر با تعدادی حفره است که از آن برای آسانسور، راه پله و تأسیسات استفاده می‌شود.

بدنهٔ اصلی برج که سازهٔ بالا و دکل آنتن روی آن قرار می‌گیرد، از چهار باله و دو هشت ضلعی تو در تو، تشکیل شده است و چند دیواره، ارتباط آنها را با یکدیگر برقرار می‌کنند...»

آقای راهنما همچنان توضیح می‌داد و ما تماشا می‌کردیم و گوش می‌دادیم...

♦ مجلهٔ رشد نوجوان، ش ۱۷۹، با تغییر

نزدیکای عید پارسال بود که آقا شیر، تو آفتاب دلچسب دراز کشیده بود؛ دست‌ها را زیر یال‌های پریشان‌ش گذاشته بود و به رادیو گوش می‌داد. رادیو پیام جنگل هم یک در میان، پیام‌های بهاری می‌داد و می‌گفت: «ای اهالی جنگل، بهار آمده است... جهان در حال تغییر و تحول است، آیا شما هم تغییری کرده اید؟ چند روز دیگر عید نوروز است، آیا دوستی دارید که به دیدارش بروید؟»

آقا شیر، یکهو به خود آمد. در یک چشم برهم زدن، از این رو به آن رو شد. او دید که در آستانه بهار نه تنها هیچ دوست و رفیقی ندارد، بلکه همه از دستش فراری هستند؛ پس به طرز وحشتناکی تصمیم گرفت، آدم خوبی (بخشید! شیر خوبی) بشود؛ اما نمی‌دانست چه طوری. بنابراین با یکی از ریش سفیدان جنگل مشورت کرد.

این ریش سفید، کسی نبود جز «میرزا بز زنگوله پای زرنگ آبادی» که پوستش عینهو زغال سیاه بود؛ اما ریشش از ماست سفیدتر...

◆ در روزگاری که هنوز پنجشنبه و جمعه اختراع نشده بود

معلم، پس از ارائه نمونه‌ها، به دانش‌آموزان گفت: «از این پس، هر نوشته‌ای را که خواندید، به قالب آن توجه کنید و شکل ظاهری آن را به‌خاطر بسپارید. سپس بکوشید خودتان هم برای نوشته‌تان، قالبی برگزینید.

به غیر از قالب‌هایی که نام بردیم، قالب‌های نوشتاری دیگری مانند، نمایش‌نامه، فیلم‌نامه، مقاله، رمان، دل‌نوشته، شعر و ... داریم که در سال‌های بعد، با آنها آشنا خواهیم شد.»



◆ نوشته‌های زیر، بخشی از متن اصلی یک نوشته‌اند، آنها را بخوانید و قالب هر کدام را مشخص کنید.

◀ سومین روز نمایشگاه کتاب، با ازدحام نسبی بازدیدکنندگان ادامه یافت.

صحن مصلای تهران، شبستان‌ها، استراحتگاه‌ها و قسمت‌های مختلف نمایشگاه، میزبان جمعیتی بود که ترجیح داده بودند، روز تعطیل خود را در این فضا سپری کنند. چه کتاب بخردند و چه نخرند. می‌دیدم که علاقه‌مندان به کتاب، مقابل غرفه‌های ناشران، جمع شده‌اند.

اکثر بازدیدکنندگان، کیسه‌های تبلیغاتی در دست داشتند و یکی دو تا کتاب توی آن، جا داده بودند. همین طور که دیده‌ها و شنیده‌هایم را یادداشت می‌کردم، با چند نفر درباره وضعیت نمایشگاه صحبت کردم.

یکی از بازدیدکنندگان که دختر دانشجویی بود، گفت: «برای یک کتاب فقط ۳۰۰ تومان تخفیف گرفته است و این مبلغ، حتی از قیمت بلیت رفت و برگشت مترو هم کمتر است.» یک دانشجوی زبان انگلیسی هم از بخش کتاب‌های خارجی نمایشگاه، چندان راضی نبود. یک آقای معلم هم که ظاهراً ادبیات فارسی درس می‌داد، خیلی خیلی راضی بود. او خوشحال بود که فقط در ۴ ساعت توانسته، کتاب‌های مورد نظرش را خریداری کند.

شبستان مصلّا (بخش ناشران عمومی) را ترک کردم و به شلوغ‌ترین قسمت نمایشگاه؛ یعنی بخش ناشران کودک و نوجوان رفتم. سالن‌های بخش کودک نمایشگاه، در قسمت شمالی مصلّا واقع شده بود و در آنجا، شور و شادی خاصی حکم‌فرما بود. در ورودی بخش کودک، یکی از ناشران خوش ذوق، مسابقه نقاشی برگزار کرده بود. در این مسابقه، هر کودکی که نمایشگاه کتاب را از نگاه خودش نقاشی می‌کرد، سه جلد کتاب هدیه می‌گرفت....

قالب:

◀ در سرزمینی بسیار دور از اینجا، در آن سوی رود سبز، زمانی کوه سیاهی بود که قلّه اش مثل تکه فلز نخراشیده و نتراشیده‌ای، سفیدی آسمان را می شکافت. روستایان اسم آن کوه را «کوه بی ثمر» گذاشته بودند؛ چون در آنجا هیچ گیاهی نمی روید و هیچ پرنده و چرنده‌ای ماندگار نمی شد...

◆ جایی که کوه بوسه می زند بر ماه

قالب:

◀ عزیز من، از اینکه این روزها، گهگاه و چه بسا غالباً، به خشم می آیی، ابداً دلگیر و آزرده نیستم. من خوب می دانم که تو سخت ترین روزها و سال های تمامی زندگی را می گذرانی، حال آنکه هیچ یک از روزها و سال های گذشته نیز چندان دلپذیر و خالی از اضطراب نبوده است که با یادآوری آنها، این سنگ سنگین غصه ها را از دلت برداری و نفسی به آسودگی بکشی. صبوری تو، صبوری تو، صبوری بی حساب تو در متن یک زندگی ناامن و آشفته که هیچ چیز، آن را مفرح نساخته است و نمی سازد، به راستی که شگفت انگیزترین حکایت هاست...

◆ نادر ابراهیمی

قالب:

♦♦ موضوعی را انتخاب کنید و در یکی از قالب‌های نوشتاری بنویسید.

- ♦ جلسه امتحان
- ♦ یک روز از کلاس
- ♦ کودکی من
- ♦ عاقبت فرار از مدرسه
- ♦ نوجوانی
- ♦ هدف زندگی
- ♦ پرواز بدون بال

موضوع:

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



◆◆◆ نوشته‌های خوانده شده را با سنجه‌های زیر نقد و بررسی کنید.

سنجه‌های ارزیابی:

- ◆ داشتن پیش‌نویس؛
- ◆ داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املاي صحيح واژگان، درست نویسی، خط خوش)؛
- ◆ بهره‌گیری مناسب از قالب‌های نوشتاری؛
- ◆ رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (آغاز، میانه و پایان)؛
- ◆ بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر؛
- ◆ شیوه خواندن.

نتیجه بررسی و داوری

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....





♦ بازی نهایی را دور هم ببینیم.

♦ بازی نهایی فینال را دور هم ببینیم.

جمله «الف»، درست است. در جمله «ب» یکی از دو کلمه «فینال و نهایی» زایدند. به یاد داشته باشیم، هنگام نوشتن، از به کاربردن دو واژه کنار هم که معنای یکسانی دارند، مثل «سنگ حجرالاسود»، «شب لילה ... القدر»، «پس بنابراین» و... بپرهیزیم. **یادآوری:** در مواردی که یکی از دو واژه هم معنی، غیر فارسی باشد، واژه فارسی را نگه می‌داریم و غیر فارسی را حذف می‌کنیم.

♦ جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

♦ تخته وایت برد را برای معلم آماده کردم.

.....

♦ ناهار ظهر را که خوردیم و بار و بنديل را جمع کردیم و راه افتادیم.

.....



مَثَل نویسی

◆ مثل زیر را بازآفرینی کنید.

«فصول را بردند جهنم، گفت: هیزم تراست.»

بازآفرینی مَثَل

Handwriting practice area with ten horizontal dotted lines for writing the proverb.





وسعت و عمق نوشته را بیشتر کنیم.

معلم این بار، در حالی که کوهی از کتاب را روی دستان خود حمل می‌کرد، وارد کلاس شد. کتاب‌ها را روی میز چید و بعد از سلام و احوالپرسی، شعر زیر را با لحنی گیرا و دلنشین خواند:

مردمان کتاب‌خوان گویند: 

هر کتابی به راستی، گنجی است

گنج با رنج می‌شود پیدا

لیکن این گنج، گنج بی‌رنجی است

✱

می‌شود بر تو باز، روی جهان

تا شود بر کتاب، چشم‌ت باز

بر خطوطش که راه‌دانایی است

سفری در جهان، نما آغاز

✱

نتوانی شناخت، مردم را

تا که خود را نخست شناسی

تا نخوانی کتاب‌های درست

خویشتن را درست شناسی

◆ محمود کیانوش

۱. نام کتابی که خوانده‌ام:

نکته‌ای که آموختم: ▶

۲. نام کتابی که خوانده‌ام:

نکته‌ای که آموختم: ▶

۳. نام کتابی که خوانده‌ام:

نکته‌ای که آموختم: ▶

۴. نام کتابی که خوانده‌ام:

نکته‌ای که آموختم: ▶

۵. نام کتابی که خوانده‌ام:

نکته‌ای که آموختم: ▶

۶. نام کتابی که خوانده‌ام:

نکته‌ای که آموختم: ▶

معلم، پس از تأمل در نوشته‌های دانش‌آموزان، گفت: «مطالعه و خواندن کتاب، یکی از مناسب‌ترین راه‌ها، برای رشد و تقویت تفکر و افزودن بر توانایی‌های ذهن و زبان در نوشتن است. یک کشاورز را در نظر بگیرید. دانه را در زمین می‌کارد؛ به آن آب می‌دهد و از آن مراقبت می‌کند تا به باروری برسد. نویسنده هم با خواندن، به خاطر سپردن و اندیشیدن، کشتزار ذهن خود را پرورش می‌دهد و به نوشته که محصول فکری اوست، دست می‌یابد. **پس نوشتن، فرزندِ خواندن است.** هرچه بیشتر کتاب بخوانیم، توانایی‌های ذهن ما بیشتر تقویت می‌شود و کار نوشتن برای ما آسان‌تر می‌شود.

البته خواست ما از «خواندن» فقط خواندن کتاب نیست. نگاه کردن به تصویر، تماشای فیلم، شنیدن حکایات و گفت و گوهای مردم و... همه، گونه‌ای متن هستند که می‌توانند به زایش و پویایی ذهن ما کمک کنند و بر ژرفایی و گستردگی نوشته بیفزایند.»
معلم، متن زیر را در اختیار یکی از دانش‌آموزان قرار داد و از او خواست، آن را با صدای بلند بخواند.

◀ نه قهرمان بر سکوی اول

زندگی پر از مسابقه است. تا حالا با خودتان در یک مسابقه شرکت کرده‌اید؟ تا حالا بر خودتان پیروز شده‌اید؟ کدام، لذت‌بخش‌تر است؛ پیروزی بر خود یا پیروزی بر دیگران؟
پیش از آنکه بیشتر توضیح دهم، از شما دعوت می‌کنم رویداد شیرین، شگفت و درس‌آموز زیر را بخوانید:

«مسابقه المپیک معلولان، شروع شده بود. تماشاگران، مشتاقانه، چشم دوخته بودند تا مسابقه دوی ۱۰۰ متر معلولان را تماشا کنند.

نه نفر از شرکت‌کنندگان پشت خط آغاز مسابقه، گوش سپرده بودند تا با شنیدن صدای تپانچه، حرکت خود را آغاز کنند؛ این نه نفر، همگی عقب‌مانده‌های جسمی و ذهنی بودند. هرچند آنان هرگز قادر به دویدن سریع نبودند؛ اما همگی سعی داشتند، مسیر مسابقه را طی کنند و نشان المپیک معلولان را بر گردن بیاورند.

ناگهان، اتفاقی افتاد که همه چیز را عوض کرد. پای یکی از شرکت‌کنندگان پیچ خورد و به زمین افتاد. او بلافاصله چند غلت زد و کمی بعد، صدای ناله‌اش بلند شد. هشت نفر دیگر با شنیدن صدای ناله او، ایستادند و به عقب برگشتند.

اندکی بعد، هر نه نفر، بازو در بازوی هم انداختند و قدم زنان، خود را به خط پایان رساندند؛ یعنی همه آنان اول شدند.

اشک در چشمان تماشاگران جمع شده بود. آنها به پا خاستند و ده دقیقه تمام برای نه نفر قهرمان، کف زدند.»

شکوه رفتار انسان‌های درستکار، تماشایی‌ترین صحنه است. زیبایی مسابقه در برنده شدن یک نفر نیست. اگر هشت نفر دهنده، رقیب خود را رها می‌کردند، امروز این «حماسه انسانی» نبود. پیروزی، زمانی گواراست که دیگران هم دیده شوند. درخت از آن جهت ستودنی است که سایه‌اش را به همه، حتی به هیزم‌شکن هم تعارف می‌کند.

آیا ما هر روز، شرکت‌کننده چنین مسابقه‌ای نیستیم؟ راستی ما بر کدام سکو ایستاده‌ایم؟ این سخن زیبای امام «مسابقه عاشورا» پایان مناسبی بر این نوشته است: **اَيُّهَا النَّاسُ نَافِسُوا فِي الْمَكَارِمِ: مردم! در بزرگ‌منشی‌ها و نیکی‌ها با یکدیگر در مسابقه باشید.**

◆ سفر زندگی

معلم بعد از خواندن نوشته، گفت: نویسنده برای توسعه دادن و عمیق‌تر کردن نوشته، از مطالعات پیشین خود بهره گرفته‌است. مهم‌ترین مواردی که نوشته را از حالت یک‌نواخت و سطحی بیرون آورده‌اند، عبارت‌اند از:

- از یک داستان واقعی «مسابقه المپیک معلولان» استفاده کرده است.
- در بخشی از نوشته، تمثیل «درخت از آن جهت ستودنی است که سایه‌اش را به همه، حتی به هیزم‌شکن هم تعارف می‌کند» را به کار برده است.
- در بخش نتیجه‌گیری از حدیث «اَيُّهَا النَّاسُ نَافِسُوا فِي الْمَكَارِمِ» که با موضوع نوشته ارتباط دارد، بهره گرفته است.

نتیجه‌گیری از متن هم حاصل درک مناسب نویسنده است. درکی که در اثر کوشش ذهنی و تجزیه و تحلیل خوانده‌ها به دست آمده است. تأثیر مطالعات نویسنده در نثر او هم پیداست. استفاده از کلمات و ترکیبات تازه و متنوع، جمله‌های مختلف خبری، عاطفی، پرسشی و... نتیجه دانش و تجربه نویسنده است. دانش نویسنده، حتی در انتخاب موضوع، نظم ذهنی و ساختار منظم متن (داشتن موضوع، مقدمه، تنه و نتیجه) هم تأثیر گذاشته است.

بنابراین، مطالعه هدفمند و بهره‌گیری بجا و مناسب از خوانده‌ها، هنگام نوشتن، در گسترش دامنه نوشته و عمق‌بخشیدن به آن، مؤثر است.

نویسنده اهل مطالعه و خوش فکر:

♦ موضوع‌های خوبی برای نوشتن انتخاب می‌کند.

♦ به موضوع، متفاوت می‌نگرد.

♦ برای شرح، بسط و تحلیل موضوع از آیه، حدیث، سخنان حکیمانه، ضرب‌المثل و داستان‌های مناسب بهره می‌گیرد.

♦ برای بیان مطلب از شیوه‌های مختلفی مثل «مقایسه»، «تمثیل»، «مناظره» و ... استفاده می‌کند.

♦ نوشته را به نتایج ارزشمندی ختم می‌کند.



♦ نوشته زیر را بخوانید و نشان دهید کدام بخش از متن، تحت تأثیر مطالعات نویسنده، گسترده‌گی و عمق بیشتری پیدا کرده است؟

انسان و فرشته، دو ستایشگر خالق هستند و به ستایشگری معروف‌اند. ولی آیا جز انسان و فرشته، ستایشگران دیگری هستند؟ آیا ما آنها را می‌بینیم؟ می‌شناسیم؟ حکایت زیر، آینه‌ای برای دیدن و شناختن اینان است:

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای خفته. شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود، نعره برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت. چون روز شد، گفتم: «این چه حالت بود؟»

گفت: «بلبلان را شنیدم که به نالشی درآمده بودند؛ از درخت و کبکان در کوه و غوکان در آب و بهایم در بیشه. اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته.»

این حکایت، به خوبی، نشان می‌دهد که تنها انسان‌ها و فرشتگان نیستند که خداوند را ستایش می‌کنند؛ بلکه هر چه در زمین و آسمان است، به ذکر پروردگار مشغول است. قیام کوهساران، رکوع آبشاران، قنوت درختان، سلام غنچگان، همه و همه، نشان از سرود و ستایش دارند.

خداوند هم در قرآن کریم بر این حقیقت تأکید می‌کند و می‌فرماید: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (سوره تغابن و جمعه / آیه ۱) پیام این آیه برای ما انسان‌ها این است که در حمد و ستایش آفریدگارمان از حیوانات، جمادات و نباتات عقب نیفتیم.

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید
بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه
و یا

توحیدگوی او نه بنی آدم‌اند و بس
هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

♦♦ موضوعی را انتخاب کنید و با بهره‌گیری از اطلاعات و دانش خود، به آن، گستره و عمق ببخشید.

موضوع:



◆◆◆ نوشته‌های خوانده شده (در تمرین ۲) را، با معیارهای زیر ارزیابی کنید.

سنگه‌های ارزیابی:

- ◆ داشتن پیش‌نویس؛
- ◆ داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املا، صحیح واژگان، درست نویسی، خطِ خوش)؛
- ◆ گستردگی و عمق نوشته؛
- ◆ رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (آغاز، میانه و پایان)؛
- ◆ بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر؛
- ◆ شیوه خواندن.

نتیجه بررسی و داوری

.....

.....

.....

.....

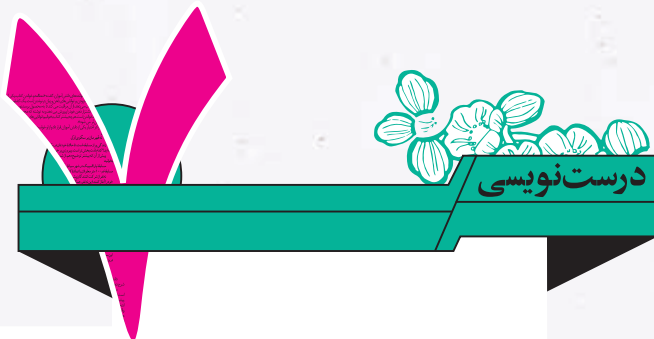
.....

.....

.....

.....





♦ الف) من برای دل خود می نویسم، بعضی ها کف می زنند.

♦ ب) من از برای دل خود می نویسم، بعضی ها کف می زنند.

جمله «الف»، درست است. استفاده از نشانه های ربط، متمم و... باید بجا و مناسب باشد. به کارگیری نامناسب این نشانه ها، به نوشته آسیب می رساند و درک و دریافت را دشوار می کند. در جمله «ب» کاربرد نشانه «از» اضافی است.

♦ جمله های زیر را ویرایش کنید:

♦ او در خدمت مردم بود بلکه کمترین چشمداشتی نداشت.

.....

♦ من مدیون به تو هستم و برای جبران ، سعی ام را خواهم کرد.

.....



- ♦ درختی را با ویژگی‌های زیر، تصوّر کنید و متنی درباره آن بنویسید.
- ♦ پا در هواست.
 - ♦ ریشه‌هایش در ابر فرو رفته است.
 - ♦ شاخه‌هایش روی زمین گسترده شده است.

Blank writing area with horizontal lines for the student to write their answer.



درس هشتم:

نوشته را ویرایش کنیم.



در هر روزهای نوشتاری داشتیم
چون نوشتن یک حرفستگارانی و رسد
کلاس نوشتن که پس از پشت سر
از بهشتی خود تریک می شد و انگار در
هر یک از این روزهای مختلف بود
داشتیم از سوره سوره های مختلف
از بهشتی که در هر روز کلاس داشتیم
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز

مطابق با این روش نوشتن داشتیم
یک کلاس داشتیم و در هر روز
چون نوشتن یک حرفستگارانی و رسد
کلاس نوشتن که پس از پشت سر
از بهشتی خود تریک می شد و انگار در
هر یک از این روزهای مختلف بود
داشتیم از سوره سوره های مختلف
از بهشتی که در هر روز کلاس داشتیم
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز

نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز

نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز

نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز
نوشته های روزی که در هر روز





نوشته را ویرایش کنیم.

معلم، کتابی را که در دست داشت، به دانش‌آموزان نشان داد. روی جلد کتاب نوشته شده بود، «داستان نویسی» با دیدن این نام، چند نفر از دانش‌آموزان گفتند: «آها، فهمیدیم، موضوع درس ما داستان نویسی است.»

معلم، لبخندی زد و گفت: «نه، عجله نکنید، قرار نیست درباره هنر داستان نویسی چیزی بگوییم. من قسمتی از این کتاب را می‌خوانم، پس از آن خواهید فهمید که موضوع چیست.»

بعد، کاغذ تا شده‌ای را که میان کتاب گذاشته بود، بیرون آورد و از همان جا خواندن را آغاز کرد:

بسیاری از نویسندگان، خیلی رُک و پوست کنده، به شما خواهند گفت که اولین پیش‌نویس اثرشان، جفایی در حق بشریت است؛ اما آنها به هر حال، این پیش‌نویس اول را می‌نویسند، چون هیچ‌کس نمی‌تواند بدون نوشتن پیش‌نویس اول، نسخه یا پیش‌نویس دومی بنویسد.

اکثر نویسندگان در دو حالت متفاوت، کار می‌کنند:

۱. حالت خلاق

۲. حالت ویرایشی

در حالت خلاق، شما به خودتان اجازه امتحان کردن کارهای جدید را می‌دهید و در عین حال به این مسئله آگاهید که این کارها ممکن است درست باشد یا ممکن است نادرست باشد. مزخرف نوشتن در حالت خلاق، اشکالی ندارد. پس سعی کنید وقتی خلاق هستید، کمی در نوشتن، دیوانگی کنید.

در حالت ویرایشی، هدف شما جمع‌وجور کردن اقتضای است که در حالت خلاق به بار آورده‌اید. در این حالت، شما آنچه را نوشته‌اید، جوری بازنویسی و اصلاح می‌کنید که معنی بدهد.

خشکی قلم و ناتوانی در نوشتن، زمانی اتفاق می‌افتد که نویسنده سعی می‌کند، هم‌زمان در دو حالت خلاق و ویرایشی بنویسد. هرگز این کار را نکنید. این کار مثل این است که موقع رانندگی یک پا را روی گاز بگذارید و با پای دیگر ترمز بگیرید.

به خودتان اجازه دهید، پیش نویس اولیه بدی بنویسید و این جمله را روی یک تکه کاغذ بنویسید: «من اختیار تام دارم که یک پیش نویس چرند بنویسم؛ چون پیش نویس اکثر نویسندگان، چرند هستند؛ نوبت به اصلاح که رسید؛ درستش می‌کنم.»

◆ داستان نویسی

دانش آموزان، همچنان در حال و هوای این نوشته بودند که معلم، کتاب را بست و گفت: اکنون که توانایی نوشتن را کسب کرده‌ایم، باید قادر باشیم متن نوشته خود را ویرایش و پالایش کنیم تا خواننده با میل و رغبت بیشتری آن را بخواند. در متنی که خواندیم، نویسنده با زبان طنز، با صراحت تأکید می‌کند، «نوشتن» دو مرحله دارد: مرحله اول، مرحله آفرینش یا آزاد نویسی است که در آن، به هیچ وجه نباید به مسائل ویرایشی فکر کرد و مرحله دوم، زمان بازبینی نوشته یا پیراسته نویسی است. در مرحله آزاد نویسی، اجازه می‌دهیم، هرچه به ذهنمان می‌رسد روی کاغذ بیاید و در مرحله پیراسته نویسی، نوشته را غربال می‌کنیم.

تأکید ما هم این است که هنگام بارش فکری و نخستین مرحله نوشتن، به مسائل ویرایشی (املا، دستور زبان، نقطه گذاری و پاکیزه نویسی) کمتر توجه شود. پرداختن به این گونه مسائل در مرحله آزاد نویسی، همچون افتادن در دست اندازهایی است که در مسیر یک جاده صاف و هموار ایجاد می‌شود. اگر شما هنگام نوشتن، ویرایش کنید یا یک جمله بنویسید و به عقب برگردید و آن را بخوانید و از خودتان بپرسید، «این جمله خوبی است؟ نگهش دارم یا خطش بزنم؟...» احتمال دارد، هیچ وقت آن گونه که مناسب است، نوشته خود را تمام نکنید. البته مقصود ما بی‌اهمیت بودن مسائل ویرایشی نیست؛ بلکه توجه به جایگاه و زمان مناسب ویرایش است؛ یعنی ویرایش کردن از گام‌های پایانی نوشتن است.

گام هفتم:
پاک نویسی،
حاشیه گذاری و
تمیز نویسی

گام ششم:
ویرایش و پالایش
نوشته
(اصلاح غلط‌های
املائی، اشتباهات
دستوری،
نشانه گذاری،
کاهش یا افزایش
متن)

گام پنجم:
خواندن متن
با صدای بلند،
فرستی برای
گوش دادن و
تأمل در نوشته

گام چهارم:
نوشتن بدون
توجه به مسائل
ویرایشی
(پیش نویس)
آزاد نویسی

گام سوم:
خوشه سازی و
طبقه بندی
موضوع

گام دوم:
تفکر و اندیشیدن
(نقشه ذهنی
نوشتن؛
یعنی طراحی
بخش‌های
آغازین، میانی و
پایانی)

گام اول:
انتخاب موضوع

اکنون، اولین نگاشت (پیش نویس) ویرایش شده یک نوشته را با هم می خوانیم و بعد درباره آن با همدیگر سخن می گوئیم:



بعد، معلّم به دانش آموزان گفت: متنی که خواندیم، اولین نگاهش نویسنده است. همان طور که ملاحظه می‌کنید، نویسنده در مرحله آزادنویسی:

- ◆ به ذهن خود آزادی کامل داده تا بیافریند.
- ◆ به هیچ یک از لغزش‌های دستوری و نگارشی توجّه نکرده است.
- ◆ برخی از نشانه‌های ویرایشی را به کار گرفته، علامتی را ننوشته یا اشتباه، به کار گرفته است.
- ◆ واژه‌ای را خط‌زده یا جابه‌جا کرده است.
- ◆ به ظاهر نوشته (پاکیزه‌نویسی، حاشیه‌گذاری و...) توجّه چندانی نداشته است.

بعد از سخنان معلّم یکی از دانش‌آموزان پرسید: «آیا بعد از تمام شدن نوشته، فوراً باید دست به کار شد و نوشته را ویرایش کرد؟»

معلّم، در جواب گفت: «پرسش خوبی است. شما می‌توانید بی‌درنگ برگردید و نوشته را ویرایش کنید؛ اما توصیه همه نویسندگان این است که بعد از تمام شدن نگاشت اول، بهتر است مدّتی سپری شود تا از آن حس و حال بیرون بیایید؛ سپس نوشته خود را ویرایش کنید.»

یکی دیگر از دانش‌آموزان پرسید: «چگونه باید ویرایش کنیم؟»

معلّم گفت: برای ویرایش و پالایش نوشته خود، به ترتیب زیر، عمل می‌کنیم:

- ◆ ۱. نوشته را با صدای بلند می‌خوانیم.
 - ◆ ۲. هم‌زمان بخش‌های اضافی نوشته و جاهایی را که پراکنده گویی کرده‌ایم، حذف می‌کنیم.
 - ◆ ۳. چیزی را که از قلم انداخته‌ایم، به نوشته می‌افزاییم.
 - ◆ ۴. خطاهای املایی نوشته را درست می‌کنیم.
 - ◆ ۵. لغزش‌های نگارشی نوشته را اصلاح می‌کنیم.
 - ◆ ۶. واژگان و عبارت‌های گفتاری را به زبان نوشتار معیار برمی‌گردانیم.
 - ◆ ۷. نشانه‌های نگارشی مناسب را در متن به کار می‌گیریم.
 - ◆ ۸. نوشته را از آغاز تا انجام، پاک‌نویس می‌کنیم.
- پرکاربردترین نشانه‌های نگارشی عبارت‌اند از:
- نقطه(.)
- در پایان جمله‌های خبری و امری. مانند: **هوای شهر دلپذیرتر شده است.**
 - ویرگول یا درنگ‌نما (،)
 - میان عبارت‌ها برای مکث و درنگ. مانند: **باغبان به پرورش گل، عشق می‌ورزد.**
 - میان عبارت‌ها به جای «و» عطف. مانند: **محمد کتاب، قلم، دفتر و کیف خرید.**
 - پس از منادا. مانند: **خدایا، تو را سپاس که به من فرصت نوشتن عطا فرمودی.**
 - نشانه پرسش(?)
 - در پایان جمله‌های پرسشی. مانند: **چرا هر چهره‌ای با لبخند زیباتر است؟**
 - دونقطه(:)
 - قبل از نقل قول. **حکما فرموده‌اند: «سه چیز است که اندک آن را باید بسیار شمرد: وام و آتش و بیماری.»**

● سه نقطه (...)

● برای نشان دادن بخش‌های حذف شده نوشته، مانند: ادبیات، ریاضی، علوم، و ... همه در رشد انسان مؤثر هستند.

معلم، با لحنی عاطفی و صمیمانه، رو به دانش‌آموزان کرد و گفت: «دیگر تمام شد. اکنون، دورهٔ متوسطهٔ اوّل را به پایان می‌بریم. من اینجا می‌مانم و شما به کلاس بالاتر می‌روید. خوشحالم که در این سه سال، با هم بودن را تجربه کردیم و از همدیگر بسیار چیزها آموختیم. راه نوشتن ادامه دارد و راه‌جویان فراوان‌اند. اگر راز نوشتن را از من بخواهید، شاید بتوان آن را در چهار واژه خلاصه کرد: بخوانیم؛ بنویسیم، بنویسیم، بنویسیم. این راز را به‌خاطر بسپارید و به‌کار بگیرید و گام‌به‌گام در راه نوشتن پیش بروید و با نوشتن، بودن و سرودنتان را فریاد بزنید. خدا نگهدار.»



فعّالیت‌های نگارشی

♦ به نظر شما چه بخش‌هایی از نوشتهٔ زیر، قابل ویرایش است؟ آنها را فقط مشخص کنید.

نقش‌های ما

◀ زندگی کردن، خودش یک صحنهٔ نمایش است. در نمایش زندگی، جهان صحنه و ما بازیگر هستیم.

از روزی که پا بر صحنهٔ نمایش زندگی می‌گذاریم، مجبوریم نقش‌های مختلفی را بپذیریم؛ نقش کودک دبستانی، یه نوجوان فرزند و فعال، فرزندی پر افتخار برای خانواده، همسری پرتلاش و وفادار، پدر یا مادری دلسوز و مهربان، یک شهروند منظم و مسئول، نقش یه آدم پیروز، یه آدم شکست خورده و هزاران نقش دیگر.

در نمایش زندگی، شاید خود نقش، مهم نیس، مهم اجرای موفق نقش است. وقتی شکست می‌خوریم، نقش آدم شکست خورده را طوری پیش ببریم که به پیروزی ختم بشه. وقتی پیروز می‌شیم، خوشحال باشیم؛ ولی نقش را جوری پیش ببریم که اخلاق و جوانردی را از یاد نبرند

هنرمند واقعی کسی است که در نمایش زندگی ایفای نقش کند. در اوج قدرت، دست افتاده ای را بگیرد. در زمان افتادگی، بزرگی و بلند نظری خود را از یاد نبرد. گاهی فریاد برآورد و گاهی سکوت کند.

بر صحنهٔ طویل و بزرگ وسیع و پهن زنده گی، نقش‌های زیادی پیش می‌آید که ما مجبوریم به پذیرفتن آن نقش‌ها. برخی نقش‌ها را هم مجبور به پذیرفتن آن نیستیم.

◀ شبی یک هواپیمای دو موتوره در آسمان نیوجرسی پرواز می‌کرد که ناگهان، دستگاه مولد اکسیژن آن، با صدای گوشخراشی منفجر کرد. هواپیما پنج سرنشین داشت. ۱. خلبان. ۲. دلایی لاما (برنده صلح نوبل)، ۳. شکیل اونیل (بازیکن بسکتبال مشهور در امریکا)، ۴. بیل گیتس (طراح و رئیس سابق مایکروسافت) ۵. یک جوان کم سنّ و سال. هواپیما داشت سقوط می‌کند که خلبان پرید توی قسمت مسافرها و گفت: «آقایون، هواپیما دارد سقوط می‌کند. ما فقط چهارتا چتر نجات داریم که یکی‌اش هم مال من است. بعد، در هواپیما را باز کرد و با چتر نجاتش بیرون پرید

بعد از خلبان، شکیل اونیل، از جا پرید و گفت: «آقایان، من مشهورترین ورزشکار دنیا هستم، جهان به ورزش کارهای بزرگ واقعاً احتیاز دارد، پس یکی از این چترها به من می‌رسد» بعد یکی از سه چتر باقی مانده را قاپید و خودش را از در هواپیما پرت کرد بیرون.»

در همین موقع بیل گیتس با دستپاچگی از جا بلند شد و با حالت التماس گفت آقایان، من با هوش‌ترین آدم روی کره زمین هستم، دنیا به آدم‌های باهوش احتیاج دارد. آن وقت بسته‌ای را قاپید و از هواپیما بیرون جُست

حالا فقط یک چتر باقی مانده بود. دلایی لاما و جوان کم سنّ و سال نگاهی به همدیگر کردند؛ اما چیزی نگفتند. بالاخره دلایی لاما به حرف آمد و گفت: «پسرم من عمر خودم را کرده‌ام. و شیرینی زندگی را چشیده‌ام، ولی تو هنوز جوان هستی، چتر نجات را بردار و ببر بیرون. من توی هواپیما می‌مانم اما جوان کم سنّ و سال با خونسردی لبخندی زد و گفت: «غصه نخور پدر جان، ما اکنون دو تا چتر نجات داریم؛ چون با هوش‌ترین آدم روی کره زمین، اشتباهی کوله پشتی مرا برداشت و بیرون پرید.»

◆ نقل از: اسرار و ابزار طنز نویسی

♦♦♦ متن ویرایش شده (بازنویسی شده) یکی از دوستانتان را برگزینید، با متن اولیه تطبیق دهید و با سنجه‌های زیر ارزیابی کنید.

سنجه‌های ارزیابی:

- ♦ داشتن پیش‌نویس
- ♦ داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املا، صحیح واژگان، درست‌نویسی، خط‌خوش)
- ♦ شیوه خواندن

نتیجه بررسی و داوری

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



♦ الف) چون درس‌های خود را به موقع خواند، همهٔ آزمون‌هایش را با موفقیت سپری کرد.

♦ ب) به دلیل خواندن به موقع درس‌های خود، همهٔ آزمون‌هایش را با موفقیت سپری کرد.

جملهٔ «الف»، درست است. جملهٔ «ب» به سبب حذف فعل و استفادهٔ فراوان از نقش‌نمای اضافه (-)، طولانی و دشوار شده است. جمله‌های کوتاه و ساده، ارتباط و درک را آسان می‌کنند، اما جمله‌ها و عبارت‌های بلند، نفس‌گیر هستند و خواندن و دریافت مفهوم را دشوار می‌کنند. بهتر است از کاربرد جمله‌های بلند، پرهیز کنیم.

♦ جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

♦ پس از نوشتن تکالیف فراوانِ درسِ ریاضی، سراغ خواندن شعر رفتم.

.....

♦ به دلیل طولانی شدنِ سرمایِ فصلِ زمستانِ سردِ امسال، آمدن بهار به تأخیر افتاد.

.....



حکایت:

بازنویسی :

کشکول شیخ بہائی



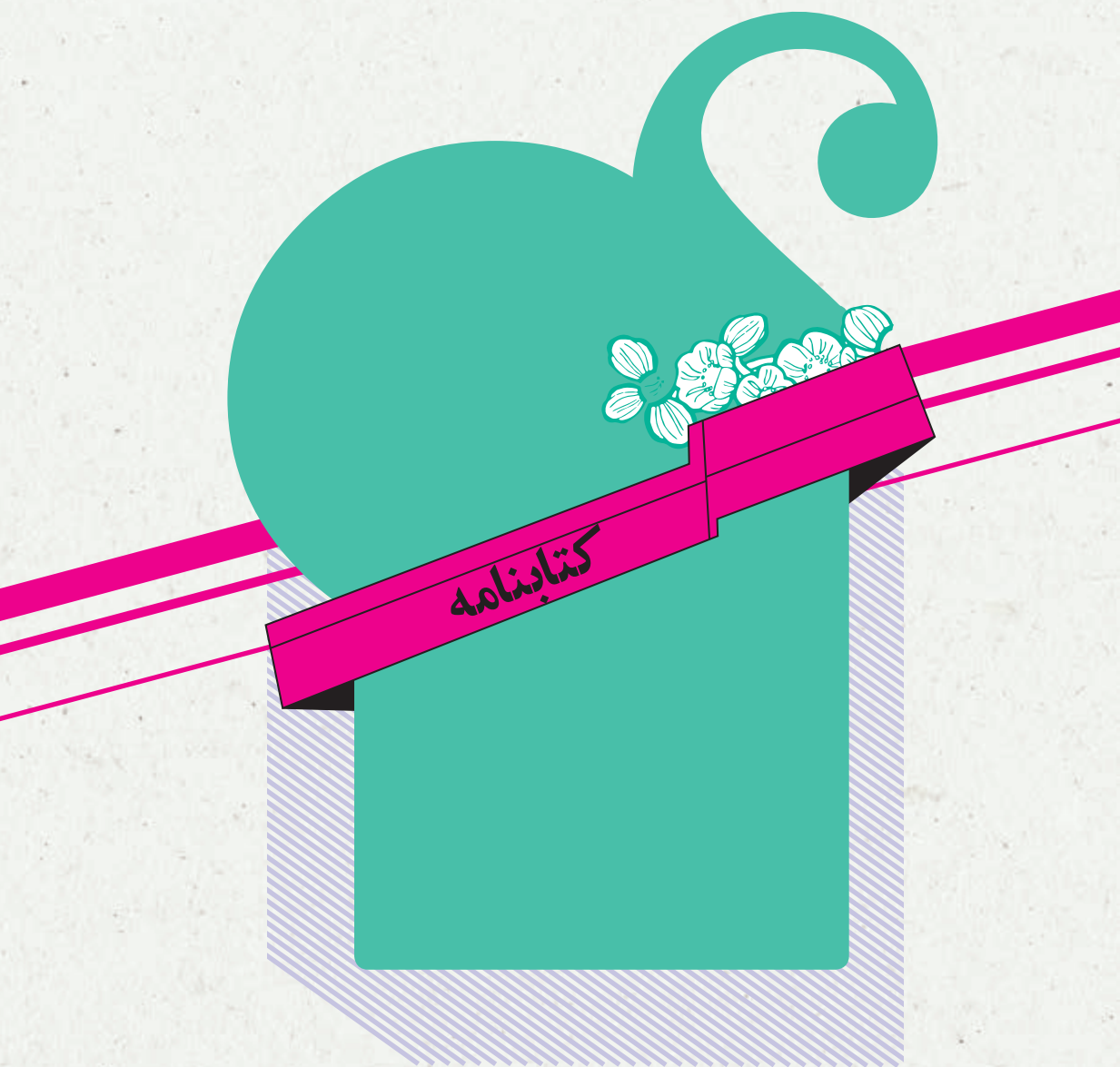
نیایش

الهی

الهی، ای بوده و هست و بودنی، ای گشاینده زبان‌های مناجات‌گویان،
جز از یاد تو ما را همراه نیست، راهم نمای به خود.
لطیفاً، یاد تو دل را زنده کرد و تخم مهر افکند؛ درخت شادی رویانید
و میوه آزادی داد؛ به فضل خود، ما را یاد کن و به لطفی ما را شاد کن.
مهرباناً، به اصلاح آر که نیک بی‌سامانیم؛ جمع دار که بس پریشانیم.
ملکاً، نگاه دار تا پریشان نشویم؛ بر راه دار تا سرگردان نشویم، بیاموز
تا سرّ دین بدانیم؛ برافروز تا در تاریکی نمانیم.
حکیماً، دانایی ده تا از راه نیفتیم، بینایی ده تا در چاه نیفتیم.
کریماً، مگوی که چه آورده‌ای که دروا شویم؛ مپرس که چه کرده‌ای
که رسوا شویم.
خداوندا، ما را از سه آفت نگاه دار: از وساوس شیطانی، از هوای نفسانی
و از غرور نادانی.
الهی، عذرها بپذیر و بر عیب‌های ما مگیر!

جز خدمت روی تو ندارم هوسی من بی تو نخواهم که برآرم نفسی

♦ مجموعه رسائل، خواجه عبدالله انصاری



- ♦ **آدم این جوری**، محمد رفیع ضیایی، چرخ فلک، ۱۳۹۰.
- ♦ **اخلاق ناصری**، خواجه نصیرالدین توسی، تصحیح مینوی و حیدری، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸.
- ♦ **ارزش‌ها**، مترجم مرتضی بهمن آزاد، مدرسه، ۱۳۷۸.
- ♦ **از عصر شتر تا عصر موتور**، ابوالقاسم حالت، گوتنبرگ، ۱۳۵۶.
- ♦ **اسرار و ابزار طنزنویسی**، محسن سلیمانی، سوره مهر، ۱۳۹۱.
- ♦ **امثال و حکم**، علی اکبر دهخدا، امیر کبیر، ۱۳۹۱.
- ♦ **این دل پر از خوبی‌هاست**، (مجموعه انشای دانش آموزان استان هرمزگان)، به کوشش سهراب سعیدی، دارالتفسیر، قم، ۱۳۹۳.
- ♦ **بچه‌های جهان**، محمود کیانوش، کانون پرورش فکری، ۱۳۷۴.
- ♦ **بهترین دانستنی‌های علمی برای نوجوانان**، مایکل هالت و آلن وارد، نشر رجیبی، ۱۳۷۳.
- ♦ **بیست و هشت اشتباه نویسندگان**، جودی دلتون، مترجم محسن سلیمانی، ۱۳۹۰.
- ♦ **پرتقال خونی**، محمد حمزه زاده، بیست داستان برای نوجوانان، قدیانی، ۱۳۸۶.
- ♦ **پیرمرد و دریا**، ارنست همینگوی، ترجمه نجف دریابندری، خوارزمی، ۱۳۸۵.
- ♦ **جایی که ماه بوسه می‌زند بر کوه**، گریس لین، ترجمه پروین علی پور، افق، ۱۳۹۱.
- ♦ **جانانان مرغ دریایی**، ریچارد باخ، ترجمه هرمز ریاحی و فرشته مولوی، چ یازدهم، ۱۳۹۰.
- ♦ **چهل نامه کوتاه به همسرم**، نادر ابراهیمی، روزبهان، ۱۳۹۳.
- ♦ **حکایت نامه**، حسین معلم، کانون پرورش فکری، ۱۳۸۲.
- ♦ **خانواده آقای چرخشی**، طاهره ایبد، کانون پرورش فکری، ۱۳۸۹.
- ♦ **خواب خون**، محمد عزیزی، نشر روزگار، چاپ پنجم، ۱۳۹۰.
- ♦ **خواندنی‌های کوتاه علمی**، اودای لعل، ترجمه پریسا همایون روز، کتاب‌های قاصدک، ۱۳۷۸.
- ♦ **داستان نویسی**، اینگرمسن، رندی و اکونومی، پیترو، ترجمه سارا کاظمی‌منش، آوند دانش، ۱۳۹۲.
- ♦ **دچار استرس می‌شویم، چه کنیم؟**، ترور رومین و الیزابت وردیک، ترجمه حسن نصیرنیا، بنفشه، ۱۳۹۲.
- ♦ **درخت‌ها**، برونو موناری، ترجمه محسن احسانی، کانون پرورش فکری، چاپ چهارم ۱۳۹۳.
- ♦ **در روزگاری که هنوز پنجشنبه و جمعه اختراع نشده بود**، فرهاد حسن زاده، چرخ و فلک، ۱۳۹۱.
- ♦ **دفتر خاطرات حیوانات**، علیرضا غفاری، سوره مهر، ۱۳۹۰.
- ♦ **دو کلمه حرف حساب**، گزیده‌ای از طنزهای گل آقا، نشر گل آقا، ۱۳۷۴.

- ♦ راز موتورسیکلت من، رولد دال، ترجمه محبوبه نجف خانی، افق، ۱۳۹۲.
- ♦ رفاقت به سبک تانک، داوود امیریان، سوره مهر، ۱۳۹۲.
- ♦ سفر زندگی، محمدرضا سنگری، مدرسه، ۱۳۹۲.
- ♦ شازده کوچولو، سنت اگرو پری، ترجمه ابوالحسن نجفی، نیلوفر، ۱۳۸۰.
- ♦ شرح زندگانی من، عبدالله مستوفی، هرمس، ۱۳۸۶.
- ♦ شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، عبدالحسین زرین کوب، علمی، ۱۳۹۲.
- ♦ فارسی اول راهنمایی، سال ۱۳۸۳.
- ♦ طنزآوران امروز ایران (مجموعه آثار منوچهر احترامی)، فریبا فرشادمهر، سوره مهر، ۱۳۸۷.
- ♦ کسی ابرها را تکان می دهد، داوود لطف الله، کانون پرورش فکری، ۱۳۸۷.
- ♦ کلیات عبید زاکانی، انتشارات زوار، ۱۳۹۳.
- ♦ لطایف الطوایف، فخرالدین علی صفی، گردآورنده احسان درودیان، نشر شهر، ۱۳۸۸.
- ♦ مثنوی معنوی، مولانا، ققنوس، ۱۳۸۵.
- ♦ مجله رشد نوجوان، ش ۱۷۱، س ۱۳۸۳.
- ♦ _____، ش ۱۷۹، ۱۳۸۳.
- ♦ مجله گل آقا، سال ۱۳۶۹.
- ♦ مجموعه داستان های شل سیلور استاین، مترجم سپیده اسدی، خیام، ۱۳۹۲.
- ♦ مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری، به کوشش محمد سرور مولایی، انتشارات توس، ۱۳۷۷.
- ♦ من همانی هستم که فکر می کنم، لویییز ال هی، ناشر او، ۱۳۹۳.
- ♦ مهمان هایی با کفش های لنگه به لنگه، محمد دهریزی، اسماعیل الله دادی، نشر سوره مهر، ۱۳۹۴.
- ♦ می گویم تا بماند، عبدالعلی قاسمی، سفیر اردهال، ۱۳۹۱.
- ♦ وقتی زمان ایستاد، دان گیل مور، ترجمه نسترن ظهیری، آفرینگان، ۱۳۹۲.
- ♦ هر قاصدک یک پیامبر است، عرفان نظر آهاری، افق، ۱۳۸۳.
- ♦ یکی بود یکی نبود، محمدعلی جمال زاده، کانون معرفت، ۱۳۵۷.
- ♦ وبگاه: www.olympicacademy.ir



